آذربایجان و اران
چگونه نام آذربایجان بر اران نهاده شد؟

نوشتهٔ دکتر عنایت‌اللّه رضا

پیشگفتار

در ژوئن سال ۱۹۱۸ سران حزب مساوات، دولتی در قفقاز پدید آوردند و بخشی از سرزمین مذکور را که بر آن فرمان می‌راندند «جمهوری آذربایجان» نامیدند.

حزب مساوات که عنوان اصلی آن «حزب دموکراتیك اسلامی مساوات» بود، به سال ۱۹۱۱ میلادی در شهر باکو تأسیس شد. هدف این حزب ایجاد کشور اسلامی بزرگ و واحد تحت رهبری ترکان آسیای صغیر بود. حزب مذکور که از سیاست «پان‌تورکیستها» پیروی می‌کرد و طرفدار «وحدت» همهٔ ترکی‌زبانان جهان در «ملّتی واحد» بود، در ماه ژوئن سال ۱۹۱۷ به «حزب فدرالیستهای ترك» پیوست و با حزب مذکور کنگره‌ای متّحد ترتیب داد. در نوامبر سال ۱۹۱۷ نخستین کنگرهٔ حزب مساواتیان قفقاز برگزار شد و از آن پس «حزب دموکراتیك فدرالیستهای مساواتی ترك» نام گرفت. حزب مذکور، در ژوئن ۱۹۱۸ استقلال بخشی از قفقاز را، زیر عنوان «جمهوری مستقّل آذربایجان» اعلام کرد. حال آن که نام این سرزمین هیچگاه آذربایجان نبود.

حدود دو سال بعد، در بیست و هشتم آوریل ۱۹۲۰ دولت مساوات ساقط و منقرض شد و بلشویکها قفقاز را تصرّف کردند و دوباره سرزمین مذکور ضمیمهٔ خاك روسیه گردید. در این روزگار دولت روسیهٔ شوروی بر سرزمین قفقاز فرمانروایی یافت. دولت جدید روسیهٔ شوروی که هنوز در آن زمان نام «اتّحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» بر کشور خود ننهاده بود، نام آذربایجان را همچنان بر بخشی از قفقاز باقی نگاه داشت. پس از چندی «جمهوری آذربایجان» به نام «جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان» نامیده شد.

در آن روزها، گذاردن نام «آذربایجان» بر بخشی از قفقاز گفتگوهای بسیار پدید آورد و در ایران، بویژه آذربایجان، اعتراض عدّهٔ کثیری از میهن‌پرستان، از جمله گروه دموکراتهای آذربایجان چون شادروانان شیخ محمّد خیابانی، اسماعیل امیرخیزی، احمد کسروی تبریزی و بسیاری دیگر را سبب گردید و کار این اعتراض تا بدانجا کشید که گروهی به پیروی از شادروانان اسماعیل امیرخیزی و شیخ محمّد خیابانی درصدد تغییر نام آذربایجان برآمدند (در موقع خود بدین نکته اشاره خواهد شد).

اکنون هشتاد و اندی سال از آن روزگار می‌گذرد. از مردان سیاسی و آگاه آن زمان، شاید کسی زنده نباشد. سالها گذشت و ماجرا به‌دست فراموشی سپرده شد. اکنون، کمتر کسی می‌داند که سرزمین ترکی‌زبانان قفقاز در گذشته نامی جز آذربایجان داشته و هرگز به این نام، نامیده نمی‌شده است.

با گذاردن نام «آذربایجان» بر بخشی از قفقاز، اندیشه‌ای تازه نیز عنوان شد مبنی بر این که گویا «آذربایجان سرزمینی است دو نیم گشته که بخشی در شمال و بخشی در جنوب رود ارس نهاده شده است». نخست در قفقاز و پس آنگاه در ایران، تنی چند از شاعران و نویسندگان، از این «جدایی» ناله‌ها سر دادند و از روزگار، گله‌ها کردند. چندی نگذشت که واژه‌هایی چون «آذربایجان شمالی» (مقصود سرزمین ترکی زبانان قفقاز است) و «آذربایجان جنوبی» (آذربایجان تاریخی و راستین) عنوان شد. برخی از مورّخان و نویسندگان شوروی، در کتابها و نوشته‌های خویش، این عنوانهای مجعول و نادرست را چندان به کار گرفتند که نسل جوان ما از راه درست منحرف شده و از حقیقت ماجرا دور و بی‌خبر مانده است.

اینك برای جلب توجّه خوانندگان، نمونه‌ای چند از عناوین و اصطلاحات مذکور را که در نوشته‌های مؤلّفان شوروی به چاپ رسیده و از سوی مترجمان ایرانی به پارسی برگردانده شده است، ارائه می‌کنیم:

«شاخه‌های سلالهٔ اشکانی در ایبری (گرجستان خاوری) و آلبانی[1] (آذربایجان شمالی که اکنون حکومت آن شوروی است) ـ نیز مستقّر گشتند».[2]

«منازعهٔ دو دولت بر سر ارمنستان و ایبری (گرجستان) و آلبانی (بخشی از آذربایجان بود)».[3]

«بهرام هنگام مراجعت از متصرّفات خاوری خویش از آلبانی (آذربایجان شمالی) عبور کرد». [۴]

«... در آلبانی (آذربایجان شمالی) واقعاً ماساگتیان وجود داشتند...». [۵]

«... امر الحاق ارمنستان خاوری و آذربایجان شمالی به روسیه نقش مترقیّانه‌ای داشت». [۶]

چنان که خوانندگان توجّه دارند، نخست بخشی از قفقاز «آذربایجان» نامیده شد و سپس دو اصطلاح «آذربایجان شمالی» و «آذربایجان جنوبی» پدیدار گشت.

البتّه این پایان ماجرا نبود. چندی بعد مؤلّفان شوروی اعلام داشتند که آذربایجان هیچ گاه بخشی از ایران نبوده و «بطور موقّت و در نتیجهٔ اردوکشیهای استیلاگرانه ایرانیان توسط آنها اشغال شده است». [۷]

حال آن که در سراسر طول تاریخ و در هیچ‌یك از آثار مورّخان قدیم و جدید حتّی یك اشاره به چنین «اردوکشی استیلاگرانه» نشده است.

ایرانیان «استیلاگر» معرّفی شدند، تا از این رهگذر، ارتش روسیهٔ تزاری «یاری دهنده» و «رهایی‌بخش» معرّفی گردد. [۸] درحالی که لنین بارها تزاریسم روسیه را «ستمگر نسبت به ملّتهای غیر» و کشور روسیهٔ تزاری را «زندان ملّتها» نامید. [۹]

نگارنده چون اشتیاقی به ورود در مسایل سیاسی ندارد، تا آنجا که میّسر باشد از این مقوله درمی‌گذرد و به بررسی مسایل جغرافیایی و تاریخی آذربایجان و سرزمینی که در شمال رود ارس نهاده شده و جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان نام گرفته است می‌پردازد. باشد که این مختصر بتواند زمینه‌ای برای روشن شدن برخی ابهامهای موجود فراهم آورد.

بخش نخست

نام آذربایجان و آلبانیای قفقاز در روزگاران کهن

سرزمینی که هشتاد و اندی سال پیش «جمهوری آذربایجان» و پس آنگاه «جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان» نام گرفت، در روزگار باستان «آلبانیا» نام داشت. مورّخان و جغرافی‌نگاران باستان، پیرامون این نکته مطالبی نگاشته و سرزمین آلبانیا را جز از آذربایجان «آتروپاتن» دانسته‌اند.

برای روشن شدن مطلب نخست ببینیم نام آذربایجان از کجا آمده است.

در آغاز، نوشتهٔ احمد کسروی تبریزی را در پیرامون نام آذربایجان از نظر خوانندگان می‌گذرانیم. وی ضمن بحث پیرامون نام آذربایجان، چنین آورده است:

این نام از دو هزار سال پیش یکی از مشهورترین نامهای جغرافی ایران و در هر دوره با یك رشته حوادث مهّم تاریخی توأم بوده است...

«آذربایجان» و «آذربایگان» و «آذربادگان» هر سه شکل، در کتابهای فارسی معروف است. فردوسی «آذرآبادگان» نظم نموده است:

«به یك ماه در آذرآبادگان
ببودند شاهان و آزادگان».

تازیکان «آذربیجان» می‌خوانند. در کتابهای ارمنی «آذربایاقان» و «آذربادااقان» هر دو را نگاشته‌اند. در کتابهای کهنهٔ پهلوی «اتورپاتکان» است...

دربارهٔ پیدایش نام آذربایگان، نوشتهٔ استرابو جغرافی‌نگار معروف یونانی از همه بهتر و راستتر است. به نوشتهٔ او چون دور پادشاهی هخامنشیان به پایان آمد الکسندر ماکدونی [۱۰] بر ایران دست یافت. سرداری به نام «آتورپات» در آذربایگان برخاسته، آن سرزمین را که بخشی از خاك مادان و به نام «ماد کوچك» معروف بود، از افتادن به دست یونانیان نگاه داشت و آن سرزمین به نام او «اتورپاتکان» خوانده شد. [۱۱]

ابن فقیه، نام آذربایجان را پدید آمده از نام آذرباد پسر بیوراسب دانسته است. [۱۲]

کسروی ضمن بررسی نام «اتورپات» واژهٔ «اتور» را همان آذر یا آتش و واژهٔ «پات» را که بعدها به‌صورت «پاد» و «باد» درآمد به‌معنای نگهبان دانسته است. [۱۳] تا پایان عصر ساسانیان، این نام در

○ «حزب دموکراتیك فدرالیستهای مساواتی ترك» که از سیاست پان‌تورکیست‌ها پیروی می‌کرد، در ژوئن ۱۹۱۸ استقلال بخشی از قفقاز را زیر عنوان «جمهوری مستقّل آذربایجان» اعلام کرد. حال آن که نام این سرزمین هیچ گاه آذربایجان نبود. پس از برافتادن دولت مساوات به‌دست بلشویکها و تشکیل اتّحاد جماهیر شوروی، نام این جمهوری به «جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان» تغییر یافت.

ایران رایج بوده است. چنان که یکی از موبدان مشهور «آذرباد مار اسپندان» یا «آذرباد مهر اسپندان» نام داشته است. این شخص وزیر شاپور دوم شاهنشاه ساسانی و یکی از مفسّران اوستا بود. نام این موبد به‌صورت «آتربات مانسار سپندان» نیز آمده است.[۱۴] دیگری، حکیم و دانشمندی به نام «آذربادز رادستان» بود که به روزگار و هرام پنجم (بهرام گور) شاهنشاه ساسانی می‌زیست.[۱۵]

واژهٔ «کان» که بعدها به صورت «گان» تلفظ شد و در زبان ارمنی صدایی میان «ك» و «گ» دارد، پسوندی است که به آخر نامهای شهرها و روستاهای ایران بسیار آمده است. چون اردکان، هیرکان (گرگان)، بیلکان (بیلقان)، دیلمکان (دیلمقان)، بازرگان، ارزنکان (ارزنجان ـ ارسنجان)، زنگان (زنجان)، شاهگان (شاهجان)، شادکان و غیره.[۱۶]

بدین روال، سرزمینی که نام «آتوریات» به خود گرفت، «آتورپاتکان» و بعدها «آذربادگان» و «آذربایگان» نامیده شد. تازیان چون قادر به تلّفظ حرف «گ» نیستند، «گ» را به «ج» بدل کردند و سرزمین مذکور را «اذربیجان» نامیدند. از این رو نام «آذربایگان» به‌صورت «آذربایجان» تلّفظ شد که اکنون نیز مصطلح است.

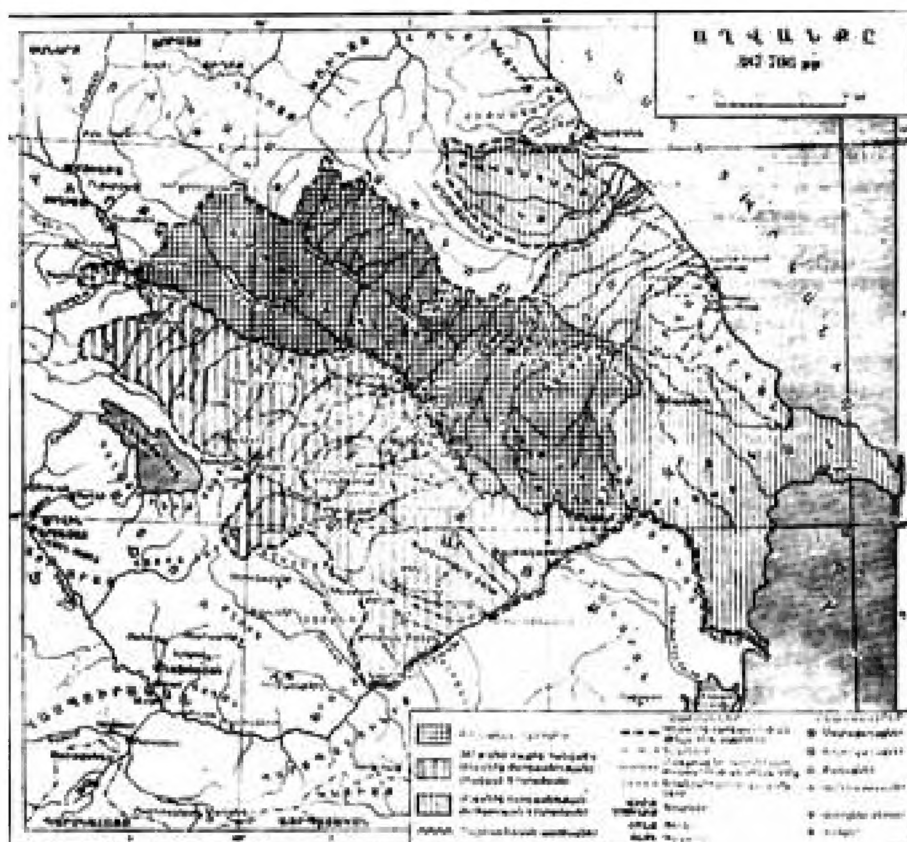
ممکن است این پرسش پدید آید که چرا «آذربادگان» به «آذربایگان» بدل شده و جای حرف «د» را حرف «ی» گرفته است.

کسروی در بحث پیرامون این نکته، موضوع را روشن گردانیده و چنین نوشته است:

«در آذربایجان گاهی نیز «د»، «ی» می‌گردیده، چنان که ما آن را در خود نام آذربایجان که نخست «آتورپادگان» بوده و همچنین در کلمهٔ «مایان» که بی گمان «مادان» بوده می‌بینیم»[۱۷]

چنان که پیشتر اشاره شد، سرزمین آذربایجان که بخشی از سرزمین «ماد بزرگ» بود، «ماد کوچك» یا «ماد خُرد» نامیده می‌شد. پس از آن که

○ گذاردن نام «آذربایجان» بر بخشی از قفقاز، گفتگوهای بسیار پدید آورد و در ایران، بویژه در آذربایجان، اعتراض بسیاری از میهن پرستان از جمله گروه دموکراتهای آذربایجان چون شیخ محمّد خیابانی، اسماعیل امیرخیزی، احمد کسروی تبریزی و... را برانگیخت و کار تا بدانجا کشید که گروهی به پیروی از خیابانی و امیرخیزی درصدد تغییر نام آذربایجان برآمدند.



نقشهٔ آغوان (آلبانیا) در فاصلهٔ سالهای ۳۸۷ تا ۷۰۶ میلادی نقل از فرهنگ دائرة‌المعارف بزرگ ارمنی، چاپ ۱۹۶۷ ایروان جلد اول، ص ۲۶۴

نام «آتورپات» بدان افزوده گشت، با این همه نام کهن آن «ماد» یکباره برداشته نشد و در نوشته‌های مورّخان و جغرافی‌نگاران باستان به صورت «ماد آتروپاتن» که شکل یونانی نام «ماداتورپاتکان» است، خوانده شد. این نام، گاه به شکل «ماداتروپاتن» و گاه به صورت «اتروپاتن» آمده است.

آکادمیسین واسیلی ولادیمیرویچ بارتولد خاورشناس بزرگ روس در پیرامون نام آذربایجان چنین می‌نویسد:

«پیش از حملهٔ اسکندر مقدونی، آذربایجان ایران بخشی جدایی ناپذیر از سرزمین ماد بود و سیستم اداری جداگانه‌ای نداشت. هنگام پیکار گوگمل[۱۸]، آتروپات، ساتراپ[۱۹] سراسر ماد بود... پس از اسکندر بخشی از سرزمین ماد همچنان در اختیار آتروپات باقی ماند که ماد خُرد نامیده می‌شد. بعدها نام آتروپات بدان افزوده شد. یونانیان این سرزمین را آتروپاتن و ارمنیان آتراپاتکان می‌نامیدند. نام آذربایجان از همین جا است».[۲۰]

آریان مورّخ سدهٔ دوم میلادی به هنگام بحث پیرامون لشگرکشی اسکندر مقدونی به ایران، از آلبانیای قفقاز و آذربایجان جداگانه نام برد و آذربایجان را «ماد آتروپاتن» نامید.[۲۱]

یوسف فلاویوس مورّخ دیگر سدهٔ دوم میلادی، هنگام بحث از «ماد آتروپاتن» آن را سرزمینی پرجمعیّت دانسته است.[۲۲]

سرزمینی که در شمال رود ارس نهاده شده است و اکنون «جمهوری آذربایجان» نامیده می‌شود، در گذشته نام دیگری جز آذربایجان داشته است. این سرزمین را در روزگار باستان «آلبانیا» می‌نامیدند. مورّخان و جغرافی‌نگاران باستان در این باره مطالب بسیار نوشته‌اند و سرزمین «آلبانیا» را جز از آذربایجان «آتروپاتن» دانسته‌اند.

پولیبیوس متولّد ۲۰۵ پیش از میلاد، دربارهٔ آلبانیای قفقاز و سرزمینهای همجوار آن آگهی‌هایی داده است. او تاریخی شامل چهل کتاب نوشته که از مجموع آنها پنج کتاب نخست بر جا مانده است. از دیگر کتابها، تنها بخشهای جداگانه‌ای باقی است. او هنگام بحث در پیرامون شرق قفقاز می‌نویسد: «میان سرزمین آتروپاتن و آلبانیا، اقوامی چون کادوسان[۲۳] و دیگران سکنی دارند».[۲۴]

از نوشتهٔ پولیبیوس، دو نکته را به روشنی می‌توان دریافت. نخست آن که سرزمین آلبانیا جز از آذربایگان بوده است. دودیگر آن که آلبانیا در برخی نواحی، همسایهٔ بلافصل آذربایجان نبوده و اقوامی میانهٔ این دو سرزمین سکنی داشته‌اند. جالب آنکه کادوسان (طالشان) هم اکنون نیز در فاصلهٔ میان آذربایجان و سرزمینی که نام «جمهوری آذربایجان» بر خود نهاده است سکنی دارند. اینان مردم طالش گیلان و ساکنان سرزمین طالش واقع در خاک شوروی، از جمله آستارا و لنکران هستند که زبان و فرهنگشان از ترکی زبانان «جمهوری آذربایجان» جدا است.

دیودور سیسیلی، تاریخ‌نگار سدهٔ نخست پیش از میلاد که از نوشته‌های گزنفون بهرهٔ فراوان برگرفت، خود به بسیاری از سرزمینهای اروپا و آسیا سفر کرد و تاریخی شامل چهل بخش، از روزگاران کهن تا جنگهای سزار به رشته تحریر آورد که از آن مجموعه بخشهای اوّل تا پنجم و نیز یازدهم و دوازدهم بر جا مانده است. دیودور، باتکیه به نوشته‌های کتزیاس از استانهای آلبانیا نام برده و استان خزر «کاسپین» و دروازهٔ خزر «دربند قفقاز» را از نواحی آلبانیا شمرده است.[۲۵]

میان نوشته‌های مورّخان و جغرافی‌نگاران پیش از میلاد، نوشتهٔ استرابو (استرابون) دربارهٔ قفقاز و مردم آن، از دیگر نوشته‌ها مشروح‌تر است. استرابون به سال ۶۳ پیش از میلاد در آسیای صغیر متولّد شد. کتاب **جغرافیای** او که شامل هفده بخش است، به تقریب تمام و کمال، برجامانده است. استرابون در بخش یازدهم کتاب با استفاده از نوشته‌های تئوفانس میلتی مطالب ارزنده‌ای در پیرامون «آلبانیای قفقاز» باقی گذارده است. در نوشتهٔ استرابون چنین آمده است:

«آلبانیا سرزمینی است که از جنوب رشته کوههای قفقاز تا رود کُر و از دریای خزر تا رود آلازان امتداد دارد و از جنوب به سرزمین

○ با گذاردن نام «آذربایجان» بر بخشی از قفقاز، پندار تازه‌ای نیز عنوان شد مبنی بر اینکه گویا «آذربایجان سرزمینی است دو نیم گشته که بخشی در شمال و بخشی در جنوب رود ارس نهاده شده است.»

○ برخی از مورّخان و نویسندگان شوروی و نیز پان‌تورکیست‌ها، عنوانهای مجعول و نادرست «آذربایجان شمالی» (مقصود سرزمین ترکی‌زبانان قفقاز است) و «آذربایجان جنوبی» (آذربایجان تاریخی و راستین) را چندان به کار گرفته‌اند که نسل جوان ما از راه درست منحرف شده و از حقیقت ماجرا دور و بی‌خبر مانده است.

ماد آتروپاتن محدود است». [۲۶]

از این نوشته یك نکته مسلّم می گردد و آن این است که آلبانیای قفقاز نام «آتروپاتن» یا آذربایگان نداشته و با آن نیز یکی نبوده است. نام آلبانیا و مرز این سرزمین نیز در نوشتهٔ استرابون مشخّص است. در ضمن استرابون، «آتروپاتن» را بخشی از سرزمین ماد دانسته و آذربایگان را «ماد آتروپاتن» نامیده است. مهمتر آن که وی در نوشتهٔ خود مردم آذربایجان را ایرانی و زبانشان را پارسی دانسته است. [۲۷]

دیونیس جغرافی‌نگار سدهٔ دوم میلادی به‌هنگام بحث در پیرامون دریای خزر و اقوام ساکن کرانه‌های آن می‌نویسد که «در کرانه‌های دریای خزر، سکاها، هونها، خزران، آلبانها و دیگر اقوام سکنی دارند». [۲۸]

آریان، به هنگام بحث در پیرامون لشگرکشی اسکندر مقدونی، نام سرزمینهای آلبانیا و آذربایگان را جدا ذکر کرده و آذربایگان را «ماد آتروپاتن» نامیده است. [۲۹]

پلینیوس جغرافی‌نگار و مورّخ بزرگ سدهٔ نخست میلادی، در کتاب **تاریخ طبیعت** که شامل سی و هفت بخش است، دربارهٔ آلبانیای قفقاز چنین می‌نویسد:

«آلبانها در دشت اطراف رود کُر سکنی دارند و رود آلازان آنها را از ایبریان (گرجیان) جدا می‌کند». [۳۰]

این مطلب با نوشتهٔ استرابون بسیار نزدیك است. از نوشته‌های ارائه شده چنین بر می آید که آلبانیای قفقاز سرزمینی جدا از آذربایگان بوده است. در بخشهای بعدی، برای روشن شدن مطلب، حدود هر یك از این دو سرزمین را بر مبنای اسناد و مدارك متعدّد، معلوم می‌داریم.

بخش دوم

محدودهٔ جغرافیایی آلبانی قفقاز (اران) و آذربایگان

بسیاری از مورّخان و جغرافی‌نگاران، سرزمین آلبانیا را از شمال و شمال غرب به آلان و سرزمین سرمتها، از غرب به ایبری (گرجستان) و ارمنستان، از شرق به دریای خزر و از جنوب به رودهای کُر [۳۱] و ارس محدود دانسته‌اند. ما می کوشیم تا آنجا که میّسر باشد، مآخذی در این زمینه ارائه کنیم.

پلینیوس جغرافی‌نگار و مورّخ نخستین سدهٔ میلادی چنین نوشته است:

«آلبانها در دشت اطراف رود کُر سکنی دارند و رود آلازان [۳۲] آنها را از ایبریان (گرجیان) جدا می کند».

وی، به هنگام ذکر نام شهرهای آلبانیای قفقاز نوشت «مهمترین شهر آلبانیا کبلگ [۳۳] است». [۳۴] پلینیوس در همین متن به هنگام ذکر نام رودهای آلبانیا، از رود کُر نام برده است. [۳۵]

استرابون جغرافی‌نگار مشهور که نزدیك به دو هزار سال پیش به هنگام فرمانروایی پارتها می‌زیست، آلبانیای قفقاز را سرزمینی جدا می‌نامد و مرزهای جنوبی آلبانیا را به سرزمین «ماد اتروپاتن» (آذربایگان) محدود می‌شمارد و در این باره چنین می‌نویسد:

«آلبانیا سرزمینی است که از جنوب رشته کوههای قفقاز تا رود کُر و از دریای خزر تا رود آلازان امتداد دارد و از جنوب به سرزمین ماد اتروپاتن محدود می‌شود». [۳۶]

وی، در بخش یازدهم کتاب خود به صورتی مشروح از وضع جغرافیایی آلبانیای قفقاز، کشاورزی و دامپروری این سرزمین و نیز از ارتش، زبان، دین و دیگر آداب و سنن مردم و از پرستشگاههای آن سخن رانده است. [۳۷]

موسی خورنی مورّخ و جغرافی‌نگار ارمنی عهد ساسانی در کتاب **تاریخ** خود که از سه بخش تشکیل یافته است، از آلبانیا سخن گفته و آن را «دشت آغوان» (آران) نامیده است. [۳۸]

آنانیاشیراکاتسی جغرافی‌نگار سدهٔ هفتم میلادی، به هنگام بحث در پیرامون همسایگان نزدیك ارمنستان، از ایبری (گرجستان) و آلبانیا نام می‌برد. گمان بسیار می‌رود که وی در نگارش کتاب خویش از مآخذ محلّی بهره گرفته باشد. شیراکاتسی، از مرزهای شمالی آلبانیای قفقاز و نیز از اقوام ساکن شمال غرب دریای خزر نوشته است. وی ضمن بحث از شهرها و نواحی مختلف آلبانیا، از «کامبچان» که در نوشته‌های یونانی و رومی به‌صورت «کامبیسنا» آمده و نیز از «شکه» [۳۹]

و «شاکاش» که در مآخذ یونانی و رومی «ساکاسنا» نوشته شده، یاد کرده است.[۴۰]

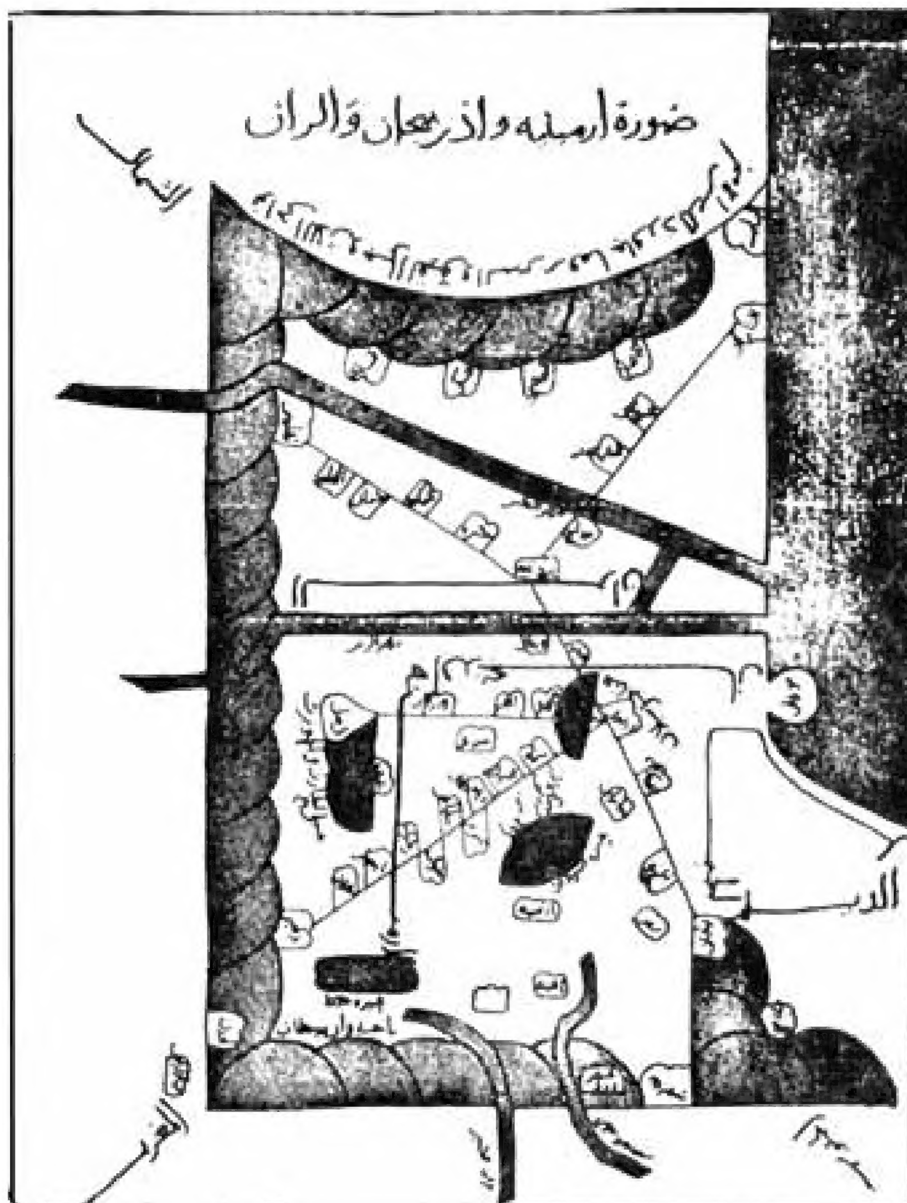
موسی کاگان کاتواتسی مورّخ مشهور و مؤلّف کتاب ارزشمند **تاریخ آغوان** که در سدهٔ دهم میلادی می‌زیسته، آگاهیهای جالبی در پیرامون جنگهای ایران و روم و حملهٔ خزران به قفقاز ارائه کرده است. وی ضمن بحث پیرامون آلبانیای قفقاز، حدود آن را از ایبری (گرجستان) تا دروازهٔ هونها (دربند قفقاز) و رود ارس نوشته است.[۴۱] وی ضمن شرح حملهٔ خزران به قفقاز در سدهٔ هفتم میلادی چنین آورده است:

«در نخستین سال فرمانروایی او (ژوستی نین یا یوستینیانوس دوم امپراتور روم شرقی) اقوام شمالی که خزر نام دارند، ارمنستان، ایبری و آلبانیا را تصرّف کردند و در پیکار، فرمانروایان ارمنستان وایبری و آلبانیا را در روزی که مصادف با روز دهم از ماه سهمی در سال ۱۳۳ ارمنی (۱۳ ژوئن سال ۶۸۸ میلادی) بود، به قتل رسانیدند».[۴۲]

سپس هونها به آلبانیا هجوم بردند و تا کرانهٔ رود کُر پیش تاختند.[۴۳]

از مطالب ارائه شده به روشنی می توان دریافت که آلبانیا سرزمینی جدا از آذربایگان بوده که در

○ احمد کسروی تبریزی دربارهٔ نام آذربایجان می نویسد: این نام از دو هزار سال پیش یکی از مشهورترین نامهای جغرافی ایران... بوده است.... «آذربایجان» و «آذربایگان» و «آذربادگان» هر سه شکل، در کتابهای فارسی معروف است. فردوسی، «آذرآبادگان» نظم نموده است.... در کتابهای کهنهٔ پهلوی «اتورپاتکان» است.



نقشهٔ ارمینیه و آذربایجان و اران (ص ۳۳۲ متن عربی)

نقشهٔ آذربایجان، اران و ارمنستان در قرن چهارم هجری-شمسی، به نقل از کتاب **صورة‌الارض** اثر ابن حوقل، ترجمهٔ دکتر جعفر شعار از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، سال ۱۳۴۵.

○ به نوشتهٔ استرابو جغرافی‌نگار معروف یونانی، چون دور پادشاهی هخامنشیان به پایان آمد و الکسندر ماکدونی بر ایران دست یافت، سرداری به نام «آتورپات» در آذربایگان برخاسته، آن سرزمین را که بخشی از خاک مادان و به نام «ماد کوچک» معروف بود، از افتادن به دست یونانیان نگاه داشت و آن سرزمین به نام او «اتورپاتکان» خوانده شد.

قفقاز و همسایگی آلان، ایبری و ارمنستان قرار داشته است.

در پیرامون محدودهٔ جغرافیایی آذربایجان و آلبانیای قفقاز (اران) مدارك متعددی از جغرافی‌نگاران، جهانگردان و مورّخان ایرانی و تازی در دوران پس از اسلام وجود دارد. در ضمن، مورّخان روسی و شوروی نیز مطالب روشنی در این باره نوشته‌اند که از نظر خوانندگان خواهد گذشت.

ابن خرداد به که دبیر دیوان ایالت ماد (الجبال) بوده و به سال سیصد هجری در گذشته، هنگام بحث پیرامون اران و آذربایگان، از آنها جداگانه نام برده است. وی ضمن شرح دربارهٔ شهرها و روستاهای آذربایجان، از شهرهایی یاد کرده است که در جنوب رود ارس قرار گرفته‌اند. هم او از اران تفلیس، بردغه (بردع) و بیلقان (بیلگان)، قبله و شیروان جداگانه نام برده و افزوده است که «شهرستانهای اران و جرزان (گرجستان) و سیسجان جزو بلاد خزر بودند که انوشیروان به تصرّف آورد».[44]

ابن فقیه مؤلّف کتاب مشهور **البلدان** که در پایان سدهٔ سوم هجری نگاشته شده است، سرزمین ارمنستان را چهار بخش کرده و آن بخشها را «ارمینیهٔ اوّل و دوم و سوم و چهارم» نامیده است. وی اران را جزء بخش اوّل بلاد ارمینیه دانسته و بردغه، بیلقان، قبله، شیروان، شابران، شکی، شمکور (شامخور) و بلاسجان (بلاشگان) را از شهرهای اران دانسته است.[45] وی می‌نویسد «اران نخستین ملك ارمینیه است و در آن چهار هزار دهکده است».[46]

ابن فقیه مرز آذربایجان را از یك سو رود ارس و از سوی دیگر مرز زنجان و حدود دیلمستان و طرم (طارم) و گیلان دانسته است. توضیحی که وی از شهرهای آذربایجان داده، مؤیّد جدایی این سرزمین از اران است. ابن فقیه شهرهای برکری، سلماس، موقان (مغان)، خوی، ورثان (وردان)[47]، مراغه، نیریز، تبریز، شاپور خواست، برزه، خونه، میانه، مرند، خوی، کولسره و برزند را از شهرهای آذربایجان دانسته است.[48]

وی می‌نویسد: «حدّ آذربایجان تا دورود رَس (ارس) و کُر (کور) است در ارمینیه. جای بیرون شدن رود رَس، قالی قلا (کیلیکیه) است. سپس از اران بگذرد و نهر اران در آن ریزد. سپس از ورثان بگذرد و به برخوردگاه دورود آید و بدین گونه با رود کُر برخورد کند. میان این دو، شهر بیلقان است. سپس این دو رود بروند تا به دریای گرگان ریزند».[49]

چنان که مشاهده می‌شود، ابن فقیه رود ارس را مرز آذربایجان دانسته است. بدین روال معلوم است که شمال رود ارس تا سدهٔ سوم هجری (دهم میلادی) نام آذربایجان نداشته است. از این پس نیز چنان که خواهیم دید، هیچ گاه نام آذربایجان بر اران نهاده نشده است.

ابن حوقل در کتاب **صورةالارض** که در نیمهٔ نخست سدهٔ چهارم هجری نگاشته شده است، چندبار از اران و آذربایگان سخن گفته و این دو سرزمین را از یکدیگر جدا دانسته است. وی ضمن بحث پیرامون دریای خزر می‌نویسد که این دریا «از مغرب به اران و حدود سریر و بلاد خزر و بخشی از بیابان غُزان» محدود است.[50]

ابن حوقل طبق نقشه‌ای که از سه سرزمین ارمنستان، آذربایجان و اران ارائه کرده است، رودارس را، مرز میان آذربایجان و اران دانسته است. وی می‌نویسد: «مرز ناحیهٔ الران از طرف پایین رودخانهٔ رَس (ارس) و در ساحل آن شهر ورثان است».[51]

ابن حوقل به هنگام ذکر شهرهای اران، از بردعه،[52] جنزه (گنجه)[53]، شمکور (شامخور)[54]، تفلیس، بردیج، شماخیه (شماخی)، شروان[55]، شابران، قبله و شکی نام می‌برد. ولی به هنگام بحث پیرامون شهرهای آذربایجان، از اردبیل، داخرقان (دهخوارقان)، تبریز، سلماس، خوی، برکری، ارمیه (ارومیه)، مراغه، اشنه (اشنویه)، میانج (میانه)، مرند، برزند و غیره یاد می‌کند.[56]

ابن حوقل فرمانروایان اران را تابعان و خراج گزاران شاهان آذربایجان دانسته است. وی در کتاب خود چنین آورده است:

«این فرمانروایان هر ساله خراج معیّنی با لوازم دیگر به پادشاهان آذربایجان می‌پرداختند و هر فرمانروایی از پادشاه خود

فرمان می‌برد و خراج خود را بی‌قطع و امتناع می‌پرداخت و ابن ابی ساج گاه چیزی اندك نیز به‌عنوان هدیه می‌پذیرفت. لیکن چون این مملکت به تصرّف مرزبان بن محمّد مسافر معروف به سلار (سالار) در آمد، دیوانها و قوانینی برقرار کرد و منافع و بقایا را به خوبی ضبط نمود». [57]

دانشمند و جهانگردی به نام ابوعبداللّه بشاری مقدّسی در کتاب **احسن التقّاسیم فی معرفة الاقالیم** که در نیمهٔ دوم سدهٔ چهارم هجری نگاشته، کشور ایران را به هشت اقلیم بخش کرده است و آذربایجان را از اران جدا آورده است. این دانشمند آذربایگان و اران و ارمنستان را جدا دانسته و در پیرامون اران چنین نوشته است:

«اران سرزمینی است جزیره مانند میانهٔ دریای خزر و رود ارس. نهرالملك (رود کُر) از طول آن را قطع می‌کند. مرکز آن بردعه است و شهرهای آن عبارتند از: تفلیس، قلعه، خنان، شمکور، (شامخور)، جنزه (گنجه)، برديج، شماخی، شیروان، باکویه (باکو)، شابران، دربند، قبله، شکی و ملازگرد (بلاش کرت)». [58]

اصطخری که از جهانگردان سده‌های سوم و چهارم هجری بود و به سال ۳۴۶ هجری درگذشت، به هنگام یاد کردن از آذربایجان و اران، آنها را جداگانه نام می‌برد و در کتاب خود بخشی دارد زیر عنوان «صورت ارمینیه و اران و اذربیجان». او نیز همانند مقدّسی، ابن حوقل و ابن فقیه، اران را از آذربایجان جدا می‌داند و شهرهای اران را چنین می‌نامد: «بیلقان، ورثان، برديج (برزنج)، شماخی، شیروان، آبخازه، شابران، قبله، شکی، گنجه، شمکور». [59]

وی در همین کتاب بردع را دارالملك اران و اردبیل را مرکز آذربایجان دانسته است. [60] هم او جانب غربی دریای خزر را اران نامیده است. [61]

یاقوت حموی که به سدهٔ هفتم هجری می‌زیسته در کتاب **معجم البلدان** پیرامون اران چنین نوشته است:

«اران نامی است ایرانی، دارای سرزمینی فراخ و شهرهای بسیار که یکی از آنها جنزه است و این همان است که مردم آن را گنجه گویند و بردعه و شمکور و بیلقان.

میان آذربایجان و اران رودی است که آن را ارس گویند. آنچه در شمال و مغرب این رود نهاده است از اران و آنچه در سوی جنوب قرار گرفته است از آذربایجان است». [62]

از این نوشته به روشنی می‌توان دریافت که آذربایجان در جنوب و اران در شمال رود ارس نهاده شده است و بدین روال معلوم می‌شود که سرزمین اران نام آذربایجان نداشته است.

ابوالفداء که به سال ۷۳۲ هجری در گذشته، در کتاب **تقویم البلدان** به روشنی تمام می‌نویسد: «اران... اقلیمی است مشهور که هم مرز آذربایجان است». [63]

وی در پیرامون جدایی آذربایجان و اران چنین می‌نگارد:

«ارمنستان و اران و آذربایجان سه سرزمین بزرگ‌اند جدا از هم که اهل فن آنها را در یك نقشه نشان می‌دهند». [64]

حمداللّه مستوفی که در سدهٔ هشتم هجری می‌زیسته درباب سوم کتاب **نزهة القلوب** شهرهای آذربایجان را چنین نام می‌برد:

تبریز، اوجان، طسوج، اردبیل، خلخال، دارمرزین، شاهرود، مشکین، انار، ارجاق، اهر، تکلفه، خیاو، درآورد، قلعهٔ کهران، کلیبر، گیلان فصلون، مردان قم، نوذر، خوی، سلماس، ارومیه، اشنویه، سراو (سرآب)، میانج (میانه)، گرمرود، مراغه، دهخوارقان (دهخوارگان و یا ده‌خوردگان)، نیلان، مرند، دزمار، زنجان (زنگان)، زنوز، آزاد و ماکویه(ماکو). [65]

چنان که ملاحظه می‌شود همهٔ این شهرها در جنوب رود ارس نهاده شده و خود نمودار روشنی است بر این که ارس فاصله و مرز میان دو سرزمین آذربایجان و اران بوده است. هم او هنگام بحث در پیرامون سرزمین اران، میان دو رود ارس و کُر را اران خواند و آن سوی رود کُر را شیروان نامید. [66]

همهٔ این نوشته‌ها که از دانشمندان و جهانگردان

○ **بارتولد خاورشناس بزرگ روس: «پیش از حملهٔ اسکندر مقدونی، آذربایجان ایران بخشی جدایی ناپذیر از سرزمین ماد بود و نظام اداری جداگانه‌ای نداشت. هنگام پیکار گوگمل، آتروپات، ساتراپِ سراسر ماد بود.... پس از اسکندر بخشی از سرزمین ماد همچنان در اختیار آتروپات باقی ماند که ماد خُرد نامیده می‌شد.**

بنام ارائه شده است، مؤیّد آن است که اران سرزمینی جدا از آذربایجان بوده و در گذشته هیچ گاه نام آذربایجان بر اران نهاده نشده بوده است.

تا سدهٔ هفتم و هشتم هجری، نام اران در نوشته‌ها بسیار آمده است. ولی از آن پس رفته‌رفته کمتر از اران سخن رفته است.

در شرح لشگر کشیهای امیر تیمور و تاریخ فرمانروایی امیران آق‌قویونلو و قراقویونلو کمتر از اران سخن رفته است و تنها هنگامی که از قراباغ یاد شده است، آن را «قراباغ اران» نامیده‌اند.[۶۷]

اسکندر بیگ منشی که در روزگار صفویان می‌زیسته، دو سه بار از اران نام برده است. وی اران و شیروان را از آذربایجان جدا دانسته است. اسکندربیگ در کتاب **عالم آرای عبّاسی** از «قصبات آذربایجان و شیروان و اران گرجستان» یاد کرده است.[۶۸]

در کتاب **برهان قاطع** که به سال ۱۰۶۲ هجری نوشته شده است، در زیر عنوان ارس چنین آمده است:

«ارس - بفتح اول و ثانی و سکون سین بی‌نقطه نام رودخانه‌ای است مشهور که از کنار تفلیس و مابین آذربایجان و اران می‌گذرد».[۶۹]

شاید مسیر ارس از نظر جغرافیایی اندکی نادرست و آشفته باشد. ولی قدر مسلّم آن است که نگارندهٔ کتاب، این رود را همانند دیگر مؤلّفان گذشته، حدّفاصل و مرز میان آذربایجان و اران دانسته است و تنها سرزمین واقع در کرانهٔ جنوبی رود ارس را آذربایجان نامیده است.

همهٔ این مآخذ و بسیاری اسناد و مدارك دیگر دلیلی است روشن بر این که سرزمین اران و شیروان همواره از آذربایگان جدا بوده و در گذشته هرگز نام آذربایجان بر اران گفته نشده است.

مدارکی از جغرافی‌نگاران و مورّخان باستان و عهد اسلامی در پیرامون جایگاه جغرافیایی آذربایجان از نظر خوانندگان گذشت. حال می‌کوشیم اسناد و مدارکی از دانشمندان روسی و محققان شوروی در این زمینه ارائه کنیم.

○ از نوشته‌های استرابون مسلّم می‌گردد که آلبانیای قفقاز (سرزمینی که در شمال رود ارس نهاده شده و اکنون «جمهوری آذربایجان» خوانده می‌شود)، نام «آتروپاتن» یا «آذربایگان» نداشته و با آن نیز یکی نبوده است. مهم‌تر آنکه وی مردم آذربایجان را «ایرانی» و زبانشان را «پارسی» دانسته است.

یانوفسکی مورّخ روسی که در سدهٔ نوزدهم میلادی می‌زیسته، در کتاب خود زیر عنوان **پیرامون آلبانیای قفقاز در روزگار باستان** که اواخر نیمهٔ نخست سدهٔ نوزدهم انتشار یافت، با تکیه به نوشته‌های مورّخان و جغرافی‌نگاران باستان چنین نوشت:

«آلبانیای باستان در دشت آلازان و شکی و شیروان قرار داشت».[۷۰]

وی با تکیه به نوشتهٔ بطلمیوس، رود شمالی آلبانیا را، همان رود سومقائیت در شبه جزیرهٔ آبشوران خوانده است.[۷۱]

یانوفسکی ضمن بحث پیرامون رودهای آلبانیای قفقاز با تکیه به نوشته‌های مورّخان و جغرافی‌نگاران باستان می‌نویسد: «رودخانه‌های آلبانیای قفقاز بنابر نوشته‌های باستان به رود کُر می‌ریختند، نه به دریای خزر».[۷۲]

یکی دیگر از مورّخان گذشتهٔ روسی به نام شوپن، با تکیه به نویسندگان و مورّخان باستان، بویژه مورّخان ارمنی، معتقد است که سرزمین آلبانیای قفقاز در سمت راست و چپ رود کُر و کرانهٔ دریای خزر قرار گرفته است.

دورن، دانشمند و محقّق برجستهٔ روسی، ضمن اظهارنظر در پیرامون آلبانیای قفقاز چنین آورده است:

«آلبانیا محدود بوده است به سرزمین سرمتها (کوههای کراون)، ایبری (گرجستان)، رود آلازان، ارمنستان، ملتقای رود کُر به ارس و دریای خزر که شامل شکی، شیروان و جنوب داغستان تا دربند می‌شود».[۷۳]

۱. علی‌یف دانشمند قفقازی، ضمن اظهارنظر پیرامون نوشتهٔ دورن چنین خاطرنشان کرد که «دورن بطور کلّی سرزمین آلبانها را به درستی یاد کرده است».[۷۴]

برخوداریان مورّخ ارمنی در کتاب خود زیر عنوان **تاریخ آغوان** که به سال ۱۹۰۲ در تفلیس به چاپ رسید، در پیرامون مرزهای آلبانیای قفقاز چنین نوشته است:

«آلبانیای قفقاز در شرق به سواحل بحر خزر و رود ارس محدود شده بود، در شمال به دربند منتهی می‌گردید، در غرب آلازانی،

خــــوناراکـــرت (Khunarakert) و به رود دزوراگت (Dzoraget) و در جـنـوب بـه کـوههـای ارتسـاخ (Artsakh) و رودگـر گـر تاملتـقـای آن به رود ارس منتـهی می‌شد». [۷۵]

بنا به عقیدهٔ برخوداریان، در روزگار پادشاهی ارشکیان در ارمنستان، کُر سرحد جنوبی آلبانیا بود. ولی در سدهٔ پنجم میلادی، آلبانیا نواحی اوتیگ (Utig) و ارتساخ را ضمیمه خاك خود کرد. [۷۶]

مارکوارت با اتّکا به نوشته‌های تئوفانس میلتی دربارهٔ مرزهای ایران، چنین نوشته است:

«اران شامل اراضی شیروان، قبله (Kabala)، شکی و مغان بود و میان رود کُر و ارس قرار داشت. شهر بزرگ این سرزمین پرتوه است». [۷۷]

بنا به نوشتهٔ بارتولد دانشمند شهیر روسی، اران همان آلبانیا است که از دربند تا تفلیس امتداد داشت و مرزهای جنوب و جنوب غربی آن به ارس منتهی می‌شد. وی در این باره چنین آورده است:

«آلبانیا در روزگار باستان و نیز بعدها به هنگامی که اران نامیده شد به سرزمینی گفته می‌شد که از ناحیه دربند در شمال شرق تا شهر تفلیس در غرب و تا رود ارس در جنوب و جنوب غرب امتداد داشت. بعدها مؤلّفان متأخر، سرزمینی را که میان شیروان و آذربایجان نهاده شده است، اران نامیدند. یاقوت در **معجم‌البلدان** فاصلهٔ دورود کر و ارس را اران نامیده است». [۷۸]

وی در پیرامون تختگاه اران می‌نویسد: «شهر پرتوه که پایتخت اران بدانجا انتقال یافت در سدهٔ ششم میلادی کنار رود ترتر قرار داشت». [۷۹]

کریمسکی در پیرامون حدود آلبانیای قفقاز چنین نوشته است:

«سرزمین آلبانیا از ساحل راست و چپ رود کُر و ایبری (گرجستان) تا دریای خزر امتداد داشت. در دو سوی رود آلبانها می‌زیستند. بعدها آلبانیا یا (آغوانیا) ارّان نام یافت. این سرزمین از دربند تا گرجستان و دو سوی رود کُر امتداد داشت. بعدها اران تنها از کرانهٔ راست رود کُر امتداد یافت و شامل سرزمینی میان رود کُر و ارس گردید». [۸۰]

کریمسکی قبله را یکی از قدیمترین شهرهای آلبانیا می‌شمارد. [۸۱]

استاد بارتولد در مورد مرز اران و آذربایجان چنین نوشته است:

«رودارس که اکنون آذربایجان ایران را از قفقاز جدا می‌کند، در روزگاران کهن مرز قومی و نژادی قاطعی بود میان سرزمین ایرانی ماد و سرزمین آلبانیا که بنا به نوشتهٔ ن. یا مار، اقوام آن یافثی بوده‌اند». [۸۲]

وی در ادامهٔ سخن می‌نویسد: «تفاوتهای قومی و نژادی میان آذربایجان و آلبانیا، حتّی در دورهٔ اسلام نیز برطرف نشد». [۸۳]

از نوشتهٔ استادبارتولد به روشنی می‌توان دریافت که سرزمین آلبانیای قفقاز نه تنها از ماد خُرد (آذربایگان) جدا بوده است، بلکه اقوام این دو سرزمین از یك تیره نبوده‌اند. مردم آذربایگان از قوم ایرانیِ ماد و مردم آلبانیای قفقاز بنابر عقیدهٔ آکادمیسین‌مار از اقوام یافثی بوده‌اند. ما در آینده خواهیم دید که زبان و مذهب مردم این دو سرزمین نیز یکی نبوده است.

یرمیان، در مقالهٔ خود زیر عنوان «موسی کاگان کاتوئیسکی» که نام دگرگونی یافتهٔ «موسی کاگان کاتواتسی» است، از سفروراز ـ تیرداد شاهزاده پارتی آلبانیا و رفتن وی به دربار آلپ ایلیتور (Alp Ilitver) خاقان خزر سخن رانده می‌نویسد که «او این مسافت را از پرتوه (بردعه) تا مخاچ قلعهٔ کنونی طی کرده است». [۸۴]

این نکته مؤیّد نظر کریمسکی و بارتولد است که پرتوه را یکی از قدیمترین شهرها و تختگاه آلبانیای قفقاز دانسته‌اند.

یامپولسکی محقّق دیگر شوروی به صراحت در مقالهٔ خود نوشت که «آلبانیا (اران) در شمال اتروپاتن (آذربایجان) قرار داشت و خط مرزی میان سرزمینهای مذکور، دو رودخانهٔ کُر وارس بود». [۸۵]

گرچه یامپولسکی مقالهٔ خود را در بحبوحهٔ تبلیغ پیرامون الحاق آذربایجان به قفقاز نوشت و به

○ از نوشته‌های مورّخان و جهانگرانی چون ابن خرداد به، ابن فقیه، ابن حوقل، ابوعبدالله بشاری مقدّسی، اصطخری، یاقوت حموی، ابوالفداء، حمدالله مستوفی، اسکندر بیگ منشی و . . . به روشنی می‌توان دریافت که آذربایجان در جنوب و اران در شمال رود ارس نهاده شده است و بدین روال معلوم می‌شود که سرزمین اران نام آذربایجان نداشته است.

خلاف بارتولد در خدمت این تبلیغ قرار گرفت، با این همه ناگزیر از ذکر برخی حقایق شد و رود ارس را مرز میان دو سرزمین آذربایجان و اران دانست.

همهٔ این مآخذ و بسیاری اسناد و مدارك دیگر، دلیلی است روشن بر این که سرزمین آلبانیای قفقاز و بدیگر سخن اران و شیروان همواره از آذربایگان جدا بوده و در گذشته هیچ گاه نام آذربایجان بر اران گذاشته نشده است.

هرگاه اسناد و مدارك وزارت امور خارجهٔ ایران و روسیهٔ تزاری و کتابهایی را که تا سال ۱۹۱۸ میلادی در روسیه نوشته شده است از نظر بگذرانیم، به روشنی می‌بینیم که سرزمین اران و شیروان هرگز نام آذربایجان نداشته‌اند و گاه به همان نام اران و شیروان و گاه قفقاز خوانده می‌شده‌اند.

برای روشن شدن مطلب به سندی که پیش از دگرگونی اکتبر سال ۱۹۱۷ در روسیه به چاپ رسیده است اشاره می کنیم. این سند از مدارك دوران امپراتوری روسیه است که نگارنده از آن بهره جسته است.

در **دایرةالمعارف روسی** که چاپ و انتشار آن از سال ۱۸۹۰ میلادی آغاز گردید و در شهرهای سن‌پترزبورگ پایتخت امپراتوری روسیه و لایپزیگ آلمان به چاپ رسید، زیر عنوان «آلبانیا» چنین آمده است:

«آلبانیا نام باستانی سرزمینی است در شرق و جنوب قفقاز میان دریای سیاه (Pontus Euxinus) و دریای خزر، در شمال ارمنستان که رود «کیروس» (کُر) مرز آن بود. ساکنان این سرزمین همان مردم شیروان کنونی و جنوب داغستان هستند». [۸۶]

در دایرةالمعارف مذکور چنین آمده است که «آلبانها تابع دولت روم بودند». [۸۷]

در جلد سیزدهم دایرةالمعارف نامبرده طول و عرض جغرافیایی قفقاز با وضوح تمام ارائه شده است که آن را از ۴۶/۵ تا ۳۸/۵ درجهٔ عرض شمالی دانسته است. در صفحات این دایرةالمعارف روسی به صراحت نوشته است که «این سرزمین (قفقاز) از جنوب به رود ارس منتهی می گردد». [۸۸]

در همین جلد، اسامی مجموعه شهرهای قفقاز و ماوراء قفقاز که به دوازده استان بخش گردیده بود، ذکر شده است. استانهای مذکور عبارتند از:

«استاوروپول، ترسك، کوبان، ناحیهٔ دریای سیاه، کوتائیسی، تفلیس، ایروان، باکو، الیزابتوپول (گنجه)، داغستان، کارسك، زاکاتالا» [۸۹]

در بخش مذکور هیچ نامی از «آذربایجان» به‌میان نیامده است. در ضمن از وجود مردمی به نام «آذربایجانی» در این سرزمین سخن نرفته است، بلکه در سراسر این مجموعه ترکی زبانان قفقاز «تاتار» نامیده شده‌اند. ضمناً در دایرةالمعارف مذکور نامی از اران برده نشده است ولی نام شیروان را در صفحات آن می‌بینیم.

هرگاه در شمال رود ارس سرزمینی به نام «آذربایجان» وجود می‌داشت، بی گمان در مجلّدات دایرةالمعارف نامبرده ذکری از آن به‌میان می آمد. ولی کمترین اشاره‌ای به وجود سرزمینی زیرعنوان «آذربایجان» در شمال رود ارس نشده است.

در جلد نخست همان دایرةالمعارف زیر نام «آذربایجان» چنین آمده است:

«آذربایجان یا ادربیجان (سرزمین آذر ـ آتش، به‌زبان پهلوی اتورپاتکان، به‌زبان ارمنی ادربادکان) استان شمال غربی ثروتمند و صنعتی ایران است. آذربایجان از جنوب محدود است به کردستان ایران (استان اردیال) و عراق عجم (ماد)، از غرب به کردستان ترکیه و ارمنستان ترکیه [۹۰]، از شمال به‌ارمنستان روس و جنوب قفقاز که رود ارس آن را قطع می کند، از شرق به استان گیلان در کرانهٔ دریای خزر... مساحت آذربایجان ۱۰۴۸۴۰ کیلومتر مربع است... در سدهٔ هفدهم میلادی صدمات فراوانی از سوی ترکان عثمانی بر آذربایجان وارد آمد. آذربایجان به‌عنوان استان مرزی و جایگاه ولیعهد ایران (چون عبّاس میرزا) از اهمیّت فراوان برخوردار است». [۹۱]

از مطلب ارائه شده چند نکته درخور توجّه است:

○ استاد بارتولد در مورد مرز اران و آذربایجان می‌نویسد: «رود ارس که اکنون آذربایجان ایران را از قفقاز جدا می کند، در روزگاران کهن مرز قومی و نژادی قاطعی بود میان سرزمین ایرانی ماد و سرزمین آلبانیا که... اقوام آن یافثی بوده‌اند.... تفاوتهای قومی و نژادی میان آذربایجان و آلبانیا، حتّی در دورهٔ اسلام نیز برطرف نشد.

۱ـ نکتهٔ نخست مربوط به طول و عرض جغرافیایی قفقاز است که از طول و عرض جغرافیایی آذربایجان جدا است. هرگاه به **دایرةالمعارف جدید شوروی** به نقشه سرزمینی که به خطا نام جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان بر آن نهاده‌اند مراجعه شود، معلوم می‌گردد که جنوب این سرزمین در همان حد ۳۸/۵ درجهٔ عرض شمالی است که با عرض جغرافیایی ارائه شده از سوی دایرةالمعارف امپراتوری روسیه یکی است.[۹۲] با این تفاوت که در دوران روسیهٔ تزاری سرزمین شمال ارس و جنوب قفقاز نام آذربایجان نداشته است.

۲ـ در دایرةالمعارف منتشر شده در دوران امپراتوری روسیه، هیچ نامی از «آذربایجان ایران» یا «آذربایجان روسیه» همانند «ارمنستان ترکیه» و «ارمنستان روسیه» برده نشده است. بلکه تنها از یک «آذربایجان» سخن رفته و این همان «آذربایجان ایران» است.

۳ـ بنا به نوشتهٔ دایرةالمعارف منتشره در دوران امپراتوری روسیه، سرزمین آذربایجان از شمال به رود ارس محدود می‌گردد و این خود نمودار آن است که آن سو و بدیگر سخن شمال رود ارس آذربایجان نبوده است.

۴ـ نکتهٔ چهارم که مبتنی بر ارقام و از همه دقیقتر و روشنتر است، مساحت آذربایجان است. در دایرةالمعارف روسیهٔ تزاری مساحت سرزمین آذربایجان ۱۰۴۸۴۰ کیلومتر مربع آمده است. ببینیم این رقم تا چه پایه ما را به حقیقت نزدیک می‌کند.

برای روشن شدن مطلب، نخست از **دایرةالمعارف جغرافیایی** شوروی که به سال ۱۹۶۰ چاپ آن در شهر مسکو پایتخت اتّحاد شوروی آغاز شد، نقل می‌کنیم. در جلد نخست **دایرةالمعارف جغرافیایی** نامبرده، مساحت سرزمینی که «آذربایجان شوروی» و گاه «آذربایجان شمالی» نامیده شده ۸۶۶۰۰ کیلومتر مربع آمده است.[۹۳] در همان صفحه نیز مساحت آذربایجان ایران بیش از صد هزار کیلومتر مربع نوشته شده است.[۹۴]

هرگاه شمال رود ارس «آذربایجان» نام می‌داشت، آنگاه در دایرةالمعارف روسیهٔ تزاری که اواخر سدهٔ نوزدهم میلادی انتشار یافته، باید مجموع مساحت آذربایجان حدود ۱۹۰ هزار کیلومتر مربع می‌بود. سبب چیست که در ارائه میزان مساحت آذربایجان که از سوی دولت روسیهٔ تزاری و مراجع علمی و پژوهشی آن کشور شناخته شده بود، با مساحت آذربایجان حقیقی (آذربایجان ایران) اختلافی وجود ندارد؟ آیا این خود نشانهٔ آن نیست که بعدها (چنان که خواهد آمد) دیگران نام «آذربایجان» را به غارت برده‌اند و بر سرزمین دیگری در شمال رود ارس نهاده‌اند؟

بخش سوم

چگونه نام آذربایجان بر اران نهاده شد

پس از جنگهای ایران و روس در روزگار سلطنت فتحعلیشاه قاجار و قرارداد مشهور ترکمانچای، رود ارس مرز میان ایران و روسیه شناخته شد و سراسر قفقاز که از نتایج جنگهای ایران و روس ناخرسند و به سبب ضعف دولت ایران از پشتیبانی این کشور ناامید شده بودند، به دولت امپراتوری عثمانی که هنوز در آن زمان نیرومند بود، روی آوردند.

در اواخر سدهٔ نوزدهم و اوایل سدهٔ بیستم در امپراتوری عثمانی دو جریان قوّت گرفت. یکی از این دو، اندیشهٔ «اتّحاد اسلام» و دیگری «وحدت ترکان» بود که گروه مشهور «ترکان جوان» مبلّغ و مروّج آن بودند. این گروه که خواستار اتّحاد همهٔ ترکی‌زبانان جهان بودند، در سال ۱۹۰۷ حزبی به‌نام «حزب اتّحاد و ترّقی» بنیاد نهادند.

دولت امپراتوری عثمانی که ترکی‌زبان و در عین‌حال مدّعی رهبری بر مسلمانان سراسر جهان بود، این دو جریان و دواندیشه را در هم آمیخت و به‌خدمت گرفت. ترکی‌زبانان قفقاز نیز که به علل مذهبی از سیادت امپراتوری روسیه ناخرسند بودند، در جستجوی تکیه‌گاهی برآمدند و این تکیه‌گاه را در میان ترکی‌زبانان آسیای صغیر یافتند.

پس از شکست ایران و الحاق سراسر قفقاز به امپراتوری روسیه، مردم داغستان در شمال شرق

○ هرگاه اسناد و مدارک وزارت امور خارجهٔ ایران و روسیهٔ تزاری و کتابهایی را که تا سال ۱۹۱۸ در روسیه نوشته شده است از نظر بگذرانیم، به روشنی می‌بینیم که سرزمین اران و شیروان هرگز نام آذربایجان نداشته‌اند و گاه به همان نام اران و شیروان و گاه قفقاز خوانده می‌شده‌اند.

قفقاز به رهبری شیخ شامل علم طغیان برافراشتند. جنگ مسلمانان داغستان با ارتش روسیه دهها سال به درازا کشید و سرشار از قهرمانیهایی بود که لو تولستوی نویسندهٔ بزرگ روس بخشی از این قهرمانیها و دلاوریها را در کتاب مشهور **«حاجی مراد»** به شرح آورده است. سرانجام شیخ شامل ناگزیر از جلای وطن و مهاجرت به عربستان و اعتکاف در مکّه شد. وی به سال ۱۸۷۱ در شهر مدینه درگذشت.[۹۵]

قیام شیخ شامل که از سوی ارتش امپراتوری روسیه در هم شکسته شد، بیشتر جنبهٔ مذهبی داشت. ولی از این پس قیامهای مردم قفقاز رنگ سیاسی ـ مذهبی یافت. این قیامها از سوی دولت عثمانی و گروه «ترکان جوان» که بنیادگذار جنبش

○ در اواخر سدهٔ نوزدهم و اوایل سدهٔ بیستم، در امپراتوری عثمانی دو جریان قوّت گرفت. یکی از این دو، اندیشهٔ «اتّحاد اسلام» و دیگری «وحدت ترکان» بود. دولت عثمانی که ترکی زبان و در عین حال مدّعی رهبری مسلمانان سراسر جهان بود، این دو جریان و اندیشه را در هم آمیخت و به خدمت گرفت.



نقشهٔ ایران در روزگار ساسانیان. نقل از کتاب تمدّن ایران ساسانی، نوشتهٔ ولادیمیر گریگورویچ لوکونین، ترجمهٔ دکتر عنایت‌اللّه رضا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، سال ۱۳۵۰، روبروی صفحهٔ ۳۷۸

«پان تورکیسم» بودند، مورد پشتیبانی قرار گرفت.

سال ۱۹۱۱ در شهر باکو حزبی به نام «حزب اسلامی و دموکرات ـ مساوات» تأسیس شد که هر دو جنبهٔ سیاسی و مذهبی را در خود جمع داشت. بنیادگذاران حزب نامبرده، رسول‌زاده، شریف‌زاده، کاظم‌زاده و چندتن دیگر بودند که از سوی ترکان حمایت می‌شدند. بنا به نوشتهٔ **دایرةالمعارف بزرگ شوروی** «برنامهٔ حزب مذکور اتّحاد کشورهای اسلامی تحت رهبری ترکیه بود».[۹۶]

در فوریهٔ ۱۹۱۷ پس از پیروزی نخستین انقلاب روسیه و سقوط تزاریسم، سران حزب مساوات موافقت خود را با «جمهوری دموکراتیك روسیه» که پس از برکناری امپراتور نیکلای دوم تزار روسیه، تأسیس شده بود، اعلام داشتند.[۹۷]

در سال ۱۹۱۷ کنگرهٔ مشترك «حزب اسلامی و دموکرات مساوات» با «حزب فدرالیستهای ترك» برگزار شد. در این کنگره دو حزب نامبرده متّحد شدند و نام تازه‌ای برگزیدند و خود را «حزب دموکراتیك فدرالیستهای مساوات ترك» نامیدند.[۹۸]

حزب مذکور از آن پس ادّعای خودمختاری و استقلال را عنوان کرد. در کنگره حزب رسول‌زاده، گوجینسگی، اوسوبگ‌اف، آقایف و چند تن دیگر به عضویّت کمیتهٔ مرکزی انتخاب شدند. ارگان مطبوعاتی حزب مذکور روزنامهٔ «استقلال» بود.[۹۹]

پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و کناره‌گیری روسیه از شرکت در نخستین جنگ جهانی، ترکان نفوذ خود را در قفقاز گسترش دادند. سران حزب مساوات ابتدا به بلشویکهای قفقاز نزدیك شدند، ولی سرانجام میانشان اختلاف افتاد و مساواتیان در بیست و هفتم ماه مه ۱۹۱۸ در شهر تفلیس دولت خود را تشکیل دادند و به نام «جمهوری آذربایجان» اعلام استقلال کردند.[۱۰۰] دولت مذکور در ماه ژوئن همان سال مقرّ خود را به شهر گنجه انتقال داد.[۱۰۱]

در پانزدهم سپتامبر ۱۹۱۸ سپاهیان ترك به فرماندهی نوری‌پاشا شهر باکو را متصرّف شدند. پس از این واقعه دولت مساواتیان که از پشتیبانی ترکان برخوردار بود، به شهر باکو انتقال یافت.

گرچه مساواتیان خود گروهی متشکّل و یکدست نبودند، با این همه نفوذ ترکان در آنها بسیار بود. در **دایرةالمعارف کوچك شوروی** که به سال ۱۹۵۴ در شهر مسکو به چاپ رسیده، چنین نوشته شده است:

«مساواتیان از ترکان پیروی می‌کردند و دولتی پان‌تورکیست بودند».[۱۰۲]

گمان می‌رود گذاردن نام آذربایجان بر اران و شیروان در قفقاز بنا خواست و سیاست ترکان بوده است. زیرا ترکان که چند بار به آذربایجان ایران حمله کرده بودند، با وجود کشتار فراوان، همواره مقاومت شدید مردم آذربایجان را برابر خود مشاهده کرده بودند و بنابراین نمی‌توانستند از راههای مستقیم مردم آذربایجان را به خود متمایل گردانند. از این رو راه غیرمستقیم را در پیش گرفتند و درصدد برآمدند نخست قفقاز و آذربایجان را زیر نام واحد «آذربایجان» متّحد گردانند و پس آنگاه دو سرزمین نامبرده را ضمیمهٔ خاك خود کنند.

در سی‌ام اکتبر ۱۹۱۸ سپاهیان انگلیس به فرماندهی ژنرال تومسون شهر باکو را اشغال کردند و سپاه ترك را که در نخستین جنگ جهانی شکست یافته بود، از آن سرزمین بیرون راندند. ولی دولت «جمهوری آذربایجان» که توسّط مساواتیان تأسیس شده بود، همچنان به رسمیّت شناخته شد.

دولت مساوات حدود دو سال زیر عنوان «دولت جمهوری آذربایجان» بر اران و شیروان حکومت کرد و این وضع تا ۲۸ آوریل ۱۹۲۰ ادامه یافت. در این تاریخ واحدهای ارتش سرخ، شهر باکو را تصرّف کردند[۱۰۳] و دولت مساواتیان را ساقط و بسیاری از سران حزب و دولت مذکور را دستگیر و اعدام کردند.

از همین تاریخ در باکو و پیرامون آن حکومت شوروی اعلام شد. ولی دولت جدید نیز نام «آذربایجان» را که پان‌تورکیستها بر سرزمین اران و شیروان نهاده بودند، همچنان باقی نگاه داشت.

بدین روال نام «آذربایجان» نخست از سوی مساواتیان بر بخشی از قفقاز گذارده شد و پس آنگاه از جانب اتّحاد شوروی تأیید و تثبیت گردید.

در این که سرزمین ترکی زبانان قفقاز هیچ‌گاه نام آذربایجان نداشته است، جای اندك شبهه و تردیدی نیست و نگارنده به تفصیل مطالبی در این زمینه ارائه

○ گمان می‌رود که گذاردن نام آذربایجان بر اران و شیروان و قفقاز بنا به خواست و سیاست ترکان بوده است. زیرا ترکان که چند بار به آذربایجان حمله کرده بودند و همواره با مقاومت شدید مردم آذربایجان روبه‌رو شده بودند، راهی غیرمستقیم در پیش گرفتند و درصدد برآمدند نخست قفقاز و آذربایجان را زیر نام «آذربایجان» متّحد سازند و پس آنگاه آنها را به خاك خود ضمیمه کنند.

○ استاد بارتولد با صراحت به این نکته اعتراف می کند که «نام و عنوان آذربایجان قفقاز تنها پس از انقلاب (مقصود انقلاب روسیه در ۱۹۱۷ میلادی است) به کار گرفته شده است.»

کرده است. در گذشته مؤلّفان و مورّخان از بیان این حقیقت ابا نداشتند. ولی بعدها به علل سیاسی این نکته از جهانیان پنهان نگاه داشته شد، چندان که کمتر کسی از نسل جوان و نیز نسل گذشته بر این امر آگاهی دارد. ولی مؤلّفان و مورّخان شوروی که پیش از اوج گرفتن برخی نظریّه‌های سیاسی توسعه‌طلبانه در مسایل سیاست خارجی، اظهار نظر کرده‌اند، بر این حقیقت واقف و بدان معترف بوده‌اند. استاد بارتولد دانشمند شوروی به صراحت این نکته را بیان داشت و اعلام کرد که «نام و عنوان» **آذربایجان قفقاز تنها پس از انقلاب** (مقصود انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ است ـ م) به کار گرفته شد». [۱۰۴]

استادبارتولد که در اواخر زندگی از ورود در مسایل سیاسی به شدّت پرهیز داشت، در پیرامون سلطهٔ روسها بر قفقاز مطلبی ننوست زیرا ممکن بود بیان حقایق با خواستها و مقاصد سیاستمداران تعارض و تناقض پیدا کند. از این رو، وی در آثار خود اعراض خویش از بیان حقایق را ابراز داشت و چنین اعلام کرد:

«چون از ورود در مسایل سیاسی پرهیز دارم، از این‌رو در پیرامون سلطهٔ روسها بر قفقاز مطلبی نمی آورم». [۱۰۵]

حال آن که استاد بارتولد خود سیاستمدار بود و مدّتی از عمرش را در وزارت امور خارجهٔ روسیه و خدمت در پیرامون کارهای سیاسی گذرانده بود. ولی با این همه استاد در جای دیگر پرده از رازها برداشت و با اشاره‌ای استادانه حقیقت را مکشوف داشت و در پیرامون علّت گذاردن نام «آذربایجان» بر قفقاز چنین گفت:

«نام آذربایجان برای جمهوری آذربایجان از آن جهت انتخاب شد که گمان می‌رفت با برقراری جمهوری آذربایجان، آذربایجان ایران و جمهوری آذربایجان یکی شوند... نام آذربایجان از این نظر برگزیده شد». [۱۰۶]

آیا یك دانشمند شوروی در شرایط و اوضاع و احوالی که بر آن کشور حکمفرما بوده، بهتر و آشکارتر از این می توانسته سخن بگوید، پرده از رازها بردارد و هدف و مقصود دولتمداران کشور خویش را در گذاردن و باقی نگاهداشتن نام «آذربایجان» بر اران و شیروان بیان کند؟

این دانشمند گرانقدر که چون همهٔ بزرگان دانش و معرفت، دوستدار حق و حقیقت بود، اعتقاد داشت که عنوان «جمهوری آذربایجان» برای سرزمین اران، عنوانی است نادرست. اکادمیسین بارتولد با استادی و مهارتی که شایستهٔ دانشمندان است، نظر خود را در این زمینه اعلام داشت و چنین توصیه کرد:

«هرگاه لازم باشد نامی برگزید که سراسر جمهوری آذربایجان را شامل شود، در آن صورت می توان نام اران را برگزید». [۱۰۷]

مردم آذربایجان که در گذشته برای دفاع از مرز و بوم خویش با سپاهیان دولت عثمانی پیکارها کردند و زن و مرد و کودك از تبریز تا روستاهای دوردست در برابر اشغالگران بیگانه به‌پاخاستند، با گذاردن نام آذربایجان بر سرزمین دیگری جز مرز و بوم خویش روی موافق نشان ندادند. در آن روزگار که نام «آذربایجان» بر بخشی از قفقاز نهاده شد، شادروان شیخ محمّد خیابانی و یارانش به نشانهٔ اعتراض بر این نامگذاری نادرست، پیشنهاد کردند تا نام آذربایجان تغییر یابد. در کتاب «**تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان**» نوشتهٔ شادروان احمد کسروی تبریزی، در پیرامون تغییر نام آذربایجان چنین آمده است:

در همان روزهای نخست خیزش، حاجی اسماعیل آقا امیر خیزی که از آزادیخواهان کهن و این زمان از نزدیکان خیابانی می‌بود پیشنهاد کرد که آذربایجان چون در راه مشروطه کوششها کرده و آزادی را برای ایران او گرفته، نامش را «آزادیستان» بگذاریم. در این هنگام نام «آذربایجان» یك دشواری پیدا کرده بود. زیرا پس از بهم خوردن امپراتوری روس، ترکی زبانان قفقاز در باکو و آن پیرامونها جمهوری کوچکی پدید آورده آن را «جمهوری آذربایجان» نامیده بودند. آن سرزمین نامش در کتابها «اران» است. ولی چون این نام از زبانها افتاده بود و از آن سوی بنیادگزاران آن جمهوری

امید و آرزوشان چنین می‌بود که با آذربایجان یکی گردند، از این رو این نام را برای سرزمین و جمهوری خود برگزیده بودند. آذربایجانیان که به چنان یگانگی خرسندی نداشته و از ایرانیگری چشم‌پوشی نمی‌خواستند از آن نامگزاری قفقازیان سخت رنجیدند، و چون آن نام گزاری شده و گذشته بود کسانی می‌گفتند: بهتر است ما نام استان خود را دیگر گردانیم. همانا پیشنهاد «آزادیستان» از این راه بوده است.[۱۰۸]

شادروان کسروی در این نوشته مشابه نظر استاد بارتولد را بیان داشت و نام راستین «جمهوری آذربایجان» را اران دانست. مورّخ گرانمایهٔ آذربایجانی در شاهکار پژوهشی خود زیر عنوان «**شهریاران گمنام**» که به سالهای ۱۳۰۵ـ۱۳۰۶ هجری شمسی و شاید پیش از آن نگاشته و در سال ۱۳۰۷ هجری شمسی به چاپ رسانیده، از این کار با شگفتی یاد کرده است. چنین به‌نظر می‌رسد که کسروی به هنگام نگارش کتاب «**شهریاران گمنام**» هنوز به انگیزهٔ گذاردن نام «آذربایجان» بر اران آگاه نبوده و همانند استاد بارتولد مقصود دولتمداران شوروی را در پیرامون یکی شدن این دو سرزمین عنوان نکرده است. ولی در زمانی که «**تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان**» و «**تاریخ مشروطهٔ ایران**» را می‌نگاشت، به دریافتهایی مشابه استاد بارتولد که در روسیه می‌زیست، دست یافت که از نظر خوانندگان گذشت.

کسروی گرچه نسبت به انقلاب روسیه و برقراری حکومت شوروی در قفقاز نظری موافق داشت، با این همه از ابراز شگفتی خودداری نکرد. وی در کتاب «**شهریاران گمنام**» اشاره‌ای به این نکته دارد که جالب توجّه است:

«شگفت است که اران را اکنون آذربایجان می‌خوانند. با آن که آذربایجان یا آذربایگان نام سرزمین دیگری است که در پَهلُوی اران و بزرگتر و شناستر از آن می‌باشد و از دیرین زمان که آگاهی در دست هست همواره این دو سرزمین از هم جدا بوده و هیچگاه نام آذربایگان بر اران گفته نشده است. تاکنون ندانسته‌ایم که برادران ارانی ما که حکومت آزادی برای سرزمین خود برپا کرده می‌خواستند نامی بر آنجا بگذارند، برای چه نام تاریخی و کهن خود را کنار نهاده دست یغما بسوی آذربایگان دراز کردند؟ و چه سودی را از این کار شگفت خود امیدوار بودند؟ این خرده گیری نه از آن است که ما برخاسته از آذربایگانیم و تعصّب بوم و میهن خود نگهمیداریم. چه آذربایگان را از این کار هیچ گونه زیان نیست. بلکه از این است که برادران ارانی ما در آغاز زندگانی ملّی و آزاد خود پشت پا به تاریخ و گذشتهٔ سرزمینشان می‌زنند و این خود زیانی بزرگ است و آنگاه تاریخ مانند چنین کار شگفت سراغ ندارد».[۱۰۹]

کسروی در آن روزگار چنین می‌پنداشت که «آذربایگان را از این کار هیچ گونه زیان نیست». ولی بعدها به هنگام نگارش «**تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان**» و «**تاریخ مشروطهٔ ایران**» به ماهیّت امر پی برد و به نوشتن مطالبی در این زمینه پرداخت که هنوز برای بسیاری از مردم و شاید بخشی از سیاستمداران کشور ما قابل درك نبود. کسروی اندکی پس از شهریور ۱۳۲۰ در روزنامهٔ **پرچم** چنین نوشت:

چون در شهریور گذشته سپاهیان شوروی به آذربایجان آمدند و آن تبدّلات رخ داد، حزبی در تبریز بنام «حزب آذربایجان» پدید آمد که یکدسته هوسمندان آن را بنیاد نهادند. در آن زمان در تبریز از این دسته‌ها بسیار بسته می‌شد و از جمله چندتنی آن دسته را بستند و خود را «حزب آذربایجان» نامیدند و چون کسان بسیار بی‌خرد و بدنهاد می‌بودند از بودن سپاهیان شوروی در آذربایجان چنین دانستند که اگر لاف کمونیستی زنند، کارکنان شوروی حمایت از آنان خواهند کرد. این است تظاهرات کمونیستی از خود نمودند. درحالی که بیشتر ایشان معنی کمونیستی را هم نمی‌دانستند و چون مقصودشان جز هوسبازی و خودنمائی نبود و برای این کار

○ **بارتولد می‌نویسد: «نام آذربایجان برای جمهوری آذربایجان از آن جهت انتخاب شد که گمان می‌رفت با برقراری جمهوری آذربایجان، آذربایجان ایران و جمهوری آذربایجان یکی شوند.**

وسیله می‌جستند نخست به آرزوی استقلال آذربایجان افتادند و این را یك وسیلهٔ خوبی برای خودنمائی‌های خود یافتند. و این است که هواداری از زبان ترکی را بهانه گرفتند و به کوششهایی پرداختند. در نهان مقصودشان جدا شدن از ایران بود و در راه هوسبازی به چنین اندیشهٔ بسیار غلطی، گستاخی می‌نمودند. ولی در آشکار دعوی ترکی ـ فارسی را دنبال کرده و روزنامه‌ای بنام **آذربایجان** بنیاد نهاده در آنجا هر روز گفتارهایی می‌نوشتند.

سپس در این اندازه نایستاده به سیاهکاریهای دیگری برخاستند. بدینسان که چون از آذربایجان هنوز ریشهٔ تاراجگران و اشرار کنده نشده و در این گوشه و آن گوشه کسان بسیاری از آنان بازمانده، اینان فرستادگانی به‌نزد آنان فرستاده به آشوب و تاراجگری تحریکشان می‌کردند و چون دسته‌هایی از مهاجران در سالهای آخر از قفقاز به آذربایجان آمده و در روستا نیز پراکنده هستند، با دست آنان کمیته‌های تاراج و آدمکشی در دیه‌ها بنیاد می‌نهادند.[۱۱۰]

○ کسروی: «آذربایجانیان که به چنان یگانگی (وحدت آذربایجان ایران و «جمهوری آذربایجان» بر پایهٔ گذاشتن نام جعلی بر دو می) خرسندی نداشته و از ایرانیگری چشم پوشی نمی‌خواستند، از آن نامگذاری قفقازیان سخت رنجیدند، و چون آن نام‌گذاری شده و گذشته بود کسانی می‌گفتند: بهتر است ما نام استان خود را دیگر گردانیم. همانا پیشنهاد *آزادیستان* از این راه بوده است.»

چنان که در آغاز اشاره شد نگارنده می‌کوشد تا سرحدّ امکان از ورود در مسایل سیاسی بپرهیزد و داوری را بر عهدهٔ خواننده واگذارد. ولی این کار تا زمانی میّسر است که موجب تحریف و اشکال در مسایل تاریخی نشود. نمی‌توان واقعیّت را فدای سلیقه کرد. از این رو به ناچار اشاره‌ای بسیار مختصر به مسئلهٔ آذربایجان را ضرور می‌شمارد.

چنان که خوانندگان آگاهی دارند، در ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ حزبی به نام «فرقهٔ دموکرات آذربایجان» تأسیس شد که سران آن در آغاز خواستار اجرای قانون اساسی و تشکیل «انجمنهای ایالتی و ولایتی» شدند. مسئولان حزب مذکور نخست از استقلال و تمامیّت ارضی ایران سخن می‌گفتند و کسانی که آنان را به تجزیه‌طلبی متّهم می‌کردند، دشمن و مغرض می‌خواندند.

نگارنده قصد ندارد به آنچه مورد بحث و تردید است اشاره کند. بلکه تنها به ذکر چند نمونه از اسناد تاریخی و به دیگر سخن نمونه‌هایی از مطالب مندرجه در مطبوعات ارگان «فرقهٔ دموکرات آذربایجان» می‌پردازد و داوری را برعهدهٔ خوانندگان می‌گذارد.

پس از ۲۱ آذر ماه ۱۳۲۵ گروهی از مسئولان و افراد «فرقهٔ دموکرات آذربایجان» و حکومت دموکراتهای آذربایجان به اتّحاد شوروی مهاجرت کردند که نگارنده نیز از زمرهٔ آنان بود. مسایلی که در روزگار حاکمیّت «فرقهٔ دموکرات آذربایجان» صورت مخفی داشت، پس از مهاجرت به اتّحاد شوروی صورتی علنی یافت و جایی برای تردید و گمان باقی نگذارد. گرچه مسئولان دولت شوروی کوشش وافر داشتند بر این که نیّت و قصد الحاق آذربایجان ایران به اتّحاد شوروی تا آنجا که میّسر باشد فاش و برملا نشود و بهانه‌ای به دست دولت ایران و مخالفان و رقیبان دولت اتّحاد شوروی ندهد، ولی با این همه گاه مطالبی منتشر می‌شد که نشان می‌داد هدف و برنامهٔ کار بر چه منوال است.

در بیست و یکم آذر ۱۳۲۹ سران «فرقهٔ دموکرات آذربایجان» تلگرامی به میرجعفر باقراف دبیر اوّل کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست «جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان» مخابره کردند که متن آن در روزنامهٔ «**آذربایجان**» ارگان کمیتهٔ مرکزی «فرقهٔ دموکرات آذربایجان» به‌چاپ رسید. در متن تلگرام مذکور چنین آمده است:

> «پدر عزیز و مهربان میرجعفر باقراف!
> خلق آذربایجان جنوبی که جزء لاینفّك آذربایجان شمالی است[۱۱۱]، مانند همهٔ خلقهای جهان، چشم امید خود را به خلق بزرگ شوروی و دولت شوروی دوخته است».[۱۱۲]

از مندرجات تلگرام به آسانی می‌توان به راز این نام‌گذاری پی برد و هدف و مقصود نام گذاران و دست‌پروردگانشان را در جدا کردن آذربایجان از ایران و الحاق آن به اتّحاد شوروی دریافت.

در جلسهٔ عمومی فعّالان «فرقهٔ دموکرات آذربایجان» به مناسبت پنجمین سالگرد تأسیس فرقهٔ مذکور قطعنامه‌ای به تصویب رسید که در آن

چنین آمده است:

«از کمیتهٔ مرکزی فرقه خواستاریم که در مقابل توجّه و کمکهایی که برادران همخون ما بویژه رهبر حزب کمونیست آذربایجان رفیق میرجعفر باقراف پس از مهاجرت به میهن خود آذربایجان شمالی نسبت به ما مبذول داشته‌اند سپاسگزاری کند».[۱۱۳]

چنان که از قطعنامه پیداست، بخش اران و شیروان قفقاز که «آذربایجان شمالی» نامیده شده، به «میهن» مردم آذربایجان ایران بدل گشته و ساکنان آن با مردم آذربایجان «برادر هم خون» شده‌اند.

آیا دلیلی روشنتر از این برای معلوم داشتن مجهول آذربایجان می‌توان یافت؟ آیا این سند خود پرده از رازهای نهان برنمی‌گیرد؟

در تلگرام دیگری که از سوی کمیتهٔ مرکزی «فرقه دموکرات آذربایجان» به میرجعفر باقراف[۱۱۴] دبیر اوّل کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان مخابره شد، چنین آمده است:

«رهبر عزیز و پدر مهربان رفیق میرجعفر باقراف!

از تأسیس فرقهٔ دموکرات آذربایجان که رهبری پیکار مقدّس خلق آذربایجان در راه آزادی ملّی و نجات قسمت جنوبی سرزمین زاد و بومی وطن عزیز ما آذربایجان را که سالها است در زیر پنجه‌های سیاه شووینیستهای فارس دست و پا می‌زنند، برعهده دارد، سه سال تمام می‌گذرد...

سومین سال تأسیس این فرقهٔ مبارز را به کلیّهٔ علاقمندان خلق آذربایجان و به شما که رهبر عزیز و پدر مهربان ما هستید شادباش می‌گوییم. عدّه‌ای از اعضای فرقه، حکومت ملّی و سازمان فدائی‌ها... به قسمت شمالی و آزاد وطن خود مهاجرت کرده‌اند».[۱۱۵]

در این سند، آذربایجان به‌عنوان «قسمت جنوبی سرزمین زاد و بومی وطن عزیز» نامیده شده که گویا سالها است مردم آن «در زیر پنجه‌های سیاه شووینیستهای فارس دست و پا می‌زنند» و گویا مسئولان فرقه «به قسمت شمالی و آزاد وطن خود مهاجرت کرده‌اند».

همان‌گونه که پیشتر از نظر خوانندگان گذشت، نگارنده کوشیده است تا آنجا که میسر باشد از ورود، بحث و اظهارنظر در پیرامون مسایل سیاسی دوری گزیند و داوری را به خواننده واگذارد. ولی این کار نمی‌بایست به بهای حذف اسناد و مدارک تاریخی صورت می‌پذیرفت. از این‌رو دست کم نقل چند مدرک مختصر که از نظر تاریخی واجد اهمیّت است ضرور می‌نمود. تا داوری خوانندگان چه باشد.

پی‌نوشتها

۱. در پیرامون نام «آلبانی» یا «آلبانیای قفقاز» در صفحات بعد سخن خواهیم داشت.

۲. ن.و. پیگولفسکایا، آ.یو. یاکوبوسکی، ای.پ. پطروشفسکی، ل.و. ستروویوا، آ.م. بلنیتسکی: **تاریخ ایران از دوران باستان تا سدهٔ هیجدهم**، ترجمهٔ کریم کشاورز، تهران، انتشارات مؤسّسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۶، جلد اوّل، ص ۵۹.

۳. همان، ص ۷۷.

۴. همان، ص ۱۰۱

۵. دیاکونوف، آ.م.، **تاریخ ماد**، ترجمهٔ کریم کشاورز، تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵، ص ۳۰۴.

۶. عبداللّه یف، فتح‌اللّه، **گوشه‌ای از تاریخ ایران** (گوشه‌ای از مناسبات روسیه و ایران و سیاست انگلستان در قرن نوزدهم)، ترجمهٔ غلامحسین متین، تهران، ص ۱۹۲.

۷. همان، ص ۱۲۰.

۸. همان، ص ۱۹۱.

۹. لنین، و. ای.، **آثار منتخبه در دو جلد**، جلد اوّل، قسمت دوم، ادارهٔ نشریّات به زبانهای خارجی، ترجمهٔ فارسی، مسکو، ۱۹۵۲، صص ۳۸۵، ۳۸۹، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹.

۱۰. این شخص همان اسکندر مقدونی است. در نوشته‌های باستان، او را به جای الکساندر، به غلط السکندر می‌نامیدند و او را السکندر گجستك (ملعون) می‌خواندند. گمان می‌رود تلّفظ غلط نام اسکندر، متعلّق به روزگاران کهن باشد.

۱۱. **کاروند کسروی**، به کوش یحیی ذکاء، تهران، ۱۳۵۶، صص ۳۱۴ـ۳۱۳.

۱۲. ابن فقیه، ابوبکر احمدبن محمّدبن اسحاق همدانی،

○ چهار سال پس از برافتادن حکومت فرقهٔ دموکرات در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ از آذربایجان، سران فرقه که به شوروی گریخته بودند در روزنامهٔ «آذربایجان» ارگان کمیتهٔ مرکزی فرقه، متنی را به شرح زیر خطاب به میرجعفر باقراف دبیر اوّل کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست جمهوری آذربایجان منتشر کردند:

«پدر عزیز و مهربان میرجعفر باقراف»

خلق آذربایجان جنوبی که جزء لاینفّك آذربایجان شمالی است، مانند همهٔ خلقهای جهان، چشم امید خود را به خلق بزرگ شوروی و دولت شوروی دوخته است.

ترجمهٔ مختصر **البلدان**، بخش مربوط به ایران، ترجمهٔ ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۲۶.
۱۳. **کاروند کسروی، پیشین**، صص ۳۱۶ـ۳۱۵.
۱۴. دهخدا، علی اکبر، **لغت‌نامه**، آ ـ ابوسعد، تهران، ۱۳۲۵، ص ۳۶.
۱۵. **همان**، ص ۵۴.
۱۶. برای آگاهی بیشتر، رجوع شود به **کاروند کسروی، پیشین**، ص ۳۱۶.
۱۷. **همان**، ص ۳۵۶.
۱۸. گوگمل نام محلّی است در کنار رود بومادوس و نزدیکی اربیل و موصل که جنگ سوم اسکندر مقدونی با داریوش سوم در آنجا روی داد.
۱۹. ساتراپ شکل یونانی شدهٔ عنوان پارسی خشترپ است که به‌صورت خشترپاون آمده است. خشتر= شهر و خشترپاون = شهربان است. در نوشته‌های تازی خشترپ به‌صورت «شهرب» نیز آمده است. خشترپ یا ساتراپ، والی و فرمانروای یکی از بخشهای بزرگ قلمرو شاهنشاهی هخامنشیان بود. داریوش بزرگ، سرزمینهای ایرانی و غیر ایرانی تابع شاهنشاهی هخامنشی را به بیست بخش تقسیم کرد و هر کدام را به یك خشتر پاون = ساتراپ سپرد.
20. Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, Moskva, Izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 775-776.
21. Arriani, Anabasis, recognovit C. Abicht, Lips., 1886.
22. Josephi Flavii, De bel., VII, 7,4.
۲۳. کادوسان قومی هستند که اکنون «طالش» نامیده می‌شوند. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ این قوم رجوع شود به **کاروند کسروی**، صص ۲۸۸ـ۲۸۳.
24. Polibii, Historiae, rec Fr. Hulstsch Vol. I-IV. Berol. Weidam., 1888-1892.
25. Diodori, Bibliotheca historica., rec. Frid Vogel, Vol. I-III, Lips., Teubn, 1888-1893.
26. Strabonis, Geographica, rec. Commentario crit. instr. G. Kramer, Vol. I-III, Berol. 1884-1892.
۲۷. **همان**.
28. Geographi Graeci Minores. E codicibus recognovit Carolus Mullerus, II, Paris, 1882.
29. Arriani, **Opcit.**
30. C. Plinii Secundi, Naturalis historia, D. Detlefsen recens uit, vol. I-II, Berol., 1866-1882.
۳۱. کسروی نام دو رود کر یکی در فارس و دیگری در قفقاز را به‌صورت «کور» آورده و معتقد است که این دو رود به نام کوروش بزرگ «کور» نامیده شده است. وی کوروش را شکل یونانی نام «کور» دانسته است. ولی استاد آبایف دانشمند شوروی بر این عقیده نیست (رجوع شود به مقالهٔ پروفسور و. ای. آبایف زیر عنوان «واژه‌شناسی نامهای خاصّ ایرانی» ترجمهٔ نگارندهٔ کتاب، **مجلّهٔ بررسیهای تاریخی**، سال دوازدهم، شمارهٔ ۳ صص ۲۴۴ـ۲۲۱. در ضمن یونانیان باستان شهر کنار رود کر را «کوروپولیس» می‌نامیدند. نگارنده یادآور می‌شود که رود کر از شهر تفلیس در گرجستان می‌گذرد و گرجیان این رود را «کورو» می‌نامند. استاد آبایف معتقد است که گرجیان آن را (Kuro) از نام اوستی "Kur" گرفته‌اند و چون در زبان گرجی نامهای بیگانه اغلب با حرف "O" پایان می‌پذیرد، بنابراین به شکل در آمده است. نکته‌ای که می‌رساند این رود با نام "Kuro" کوروش پیوند داشته، آن است که برخی جغرافی‌نگاران اسلامی، از جمله ابوعبدالله بشاری مقدّسی رود مذکور را «نهر الملك» نامیده است.
۳۲. آلازان (آلازانی) نام رودی است که از گرجستان و آلبانیای قفقاز (اران) می‌گذرد و به رود کر می‌پیوندد.
۳۳. کبلگ شهری است باستانی که در نوشته‌های مؤلّفان اسلامی، از جمله **البلدان** ابن‌فقیه و **المسالك و الممالك** ابن خردادبه و دیگر نوشته‌ها به‌صورت «قبله» آمده است. بطلمیوس این نام را «خبله» نوشته است. گمان می‌رود نام «قبله» مأخوذ از «خبله» باشد.
34. Plinii Secundi naturalis historia, D. Detlefsen recens uit, vol. 1-2, Berol., 1866-1882.
۳۵. **همان**.
36. V. N. Leiatov, Azerbaidzhan SV v. do n e Po III v. n. e. "Izv. AN. Azerb. SSR", 1950, No. 1.
37. Strabonis, Geogrphica, rec. Commentario crit instr. G. Kramer, vol 1-3, Berol, 1844-1852.
38. M. Khorenskii, Istoriia Armenii, Moshva, 1893, str. 393.
۳۹. شکه، شاکاش و ساکاسناهر سه تلفظهای گوناگون شهری است به‌نام «شکی» در قفقاز. اکنون نام کهن شهر مذکور را به‌دور افکنده‌اند و آن را «نوخا» نامیده‌اند.
40. Ananii Shirakatsi, Armianskaia istoriia, VII V. Po R. Kh. SPb, 1877.
41. M. Kagankatvatsi, Istoriia Agvan. Per. K. Patkanova, SPb. 1881, str. 145-148.
42. Iu. Kulakovskii. Istoriia Vizantii, T. 3,

Kiev, 1915, str. 257.

43. M. Kagankatvatsi, Istoriia Agvan, Per. K. Patkanova, SPb., 1861., str. 154.

۴۴. ابن خردادبه، ابوالقاسم عبیداللّه بن عبداللّه، **المسالك و الممالك**، ص ۱۲۰ـ۱۱۸.

۴۵. ابن فقیه، ابوبکر احمدبن محمّدبن اسحاق همدانی، **ترجمه مختصر «البلدان»**، بخش مربوط به ایران، ترجمه ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹، صص ۱۳۰ـ۱۲۹.

۴۶. **همان**، ص ۱۳۴.

۴۷. ورثان شکل معرّب نام پارسی وردان است که در زبان ارمنی به صورت «وارطان» آمده است. ورثان نام شهروردان یا «واردانا کرت» است که گویا به نام واردان مامیکونیان یکی از اشراف ارمنی عهد ساسانی بوده است.

۴۸. **ترجمهٔ مختصر «البلدان»**، ص ۱۲۸.

۴۹. **همان**، ص ۱۳۹.

۵۰. ابن حوقل، **صورةالارض**، ترجمهٔ دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۵، ص ۱۲۸.

۵۱. **همان**، ص ۸۲.

۵۲. بردعه ـ این نام در برخی نوشته‌ها، از جمله آثار یاقوت حموی، ابن حوقل و برخی دیگر به‌صورت بردعه و در بعضی نوشته‌ها چون **شرفنامه** و غیره به صورت بردعه و در آثار برخی شاعران و نویسندگان، از جمله در **خمسهٔ نظامی** و **حدودالعالم** به صورت بردع آمده‌است. مارکوارت، در کتاب **ایرانشهر**، بردع را شکل عربی پرتو (پهلو) دانسته است. این شهر روزگاری مرکز اران بود. گویند شهر مذکور در روزگاران کهن هروم نام داشت. بلاذری می‌نویسد که این شهر به‌روزگار قباد اوّل شاهنشاه ساسانی ساخته شد. این شهر اکنون نیز در میان مردم قفقاز به صورت «برده» تلفّظ می‌شود. بعضی لغت‌نامه‌ها، نام بردع را از «برده‌دان» دانسته و نوشته‌اند که این شهر جایگاه بردگان بود.

۵۳. شهر جنزه که تازیان نوشته‌اند، معرّب گنجگ و گنجه است. نام گنجگ در ایران بسیار بوده است. از جمله روستایی در اطراف مشهد و نیز رودبار گیلان بدین نام است. برخی از محققان نام غزنه در افغانستان را همان گنجه دانسته‌اند. در اران و آذربایجان نیز دو شهر بدین نام آمده است. یکی سرزمین مقدّسی است که محلّ آتشکدهٔ آذرگشسپ بوده و دیگری شهری به همین نام در اران است. گنجه اکنون «کیروف آباد» نام دارد.

۵۴. این نام در نوشته‌های قدیمی شمکور آمده است، ولی اهل محل آن را «شامخور» می‌نامند. و اکنون نیز به همین نام است.

۵۵. شروان نام شهری است در اران که گفته می‌شود به دستور خسرو انوشیروان بنا شده است. بعدها سرزمین وسیعتری بدین نام نامیده شد و فرمانروایان آن شروانشاه لقب یافتند. برخی این ناحیه را شیروان می‌نامند. گویا شروان درستتر است. در نزدیکی اصفهان نیز ناحیه‌ای به همین نام هست. در قوچان نیز ناحیه‌ای به نام شیروان وجود دارد.

۵۶. **صورةالارض**، صص ۱۰۰ـ۸۱.

۵۷. **همان**، ص ۹۵.

۵۸. شمس‌الدّین ابوعبداللّه محمّدبن ابوبکر البناء الشّامی المقدّسی المعروف بالبشاری، **احسن‌التّقاسیم فی معرفةالاقالیم**، لیدن، ۱۹۰۶، ص ۲۵۹.

۵۹. ابواسحق ابراهیم اصطخری، **مسالك و ممالك**، ترجمهٔ فارسی (المسالك و الممالك) از قرن ۵ـ۶ هجری، به کوشش ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۷، ص۱۵۸.

۶۰. **همان**.

۶۱. **همان**. ص ۱۷۶.

۶۲. یاقوت حموی، **معجم‌البلدان**، جلد اوّل، لایپزیك، ۱۸۶۶، ص ۱۸۳.

۶۳. عمادالدّین اسمعیل بن محمّدبن عمر، المعروف به ابوالفداء، **تقویم البلدان**، ص ۳۸۶.

۶۴. **همان**، ص ۳۸۶.

۶۵. حمداللّه مستوفی، **نزهةالقلوب**، به اهتمام دکتر محمّد دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۳۶، صص ۸۵ و ۱۰۲.

۶۶. **همان**، صص ۹۲ـ۹۱.

۶۷. ر. ش. به **مطلع السعدین** سمرقندی.

۶۸. ر. ش. به **تاریخ عالم آرای عبّاسی**، نوشتهٔ اسکندربیك منشی، صص ۱۶ـ۱.

۶۹. محمّدحسین‌بن خلف تبریزی متخلّص به برهان، **برهان قاطع**، به اهتمام شادروان دکتر محمّد معین، جلد اوّل، چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۲، ص ۴۱.

70. Ianovskii A, O derevnei Kavkazskoi Albanii, Zhurnal ministr. narodnogo prosveshcheniia za 1846 g., SPb., ch.2 str. 97-136,161-203.

۷۱. **همان**.

۷۲. **همان**.

73. Dorn B., Kaspii (O pokhodakh drevnikh russkikh V Tabaristan). SPb., 1875.

74. “Voprosy istorii Kavkazskoi Albanii”, reol. Igrar- Aliev, izdatelstvo AN Az SSR, Baku, 1962, str. 21.

75. Barkhudarian M., istorii agvan, Tbilisi, 1962.

۷۶. همان.

77. Marquart J., Eransahr nach Geographie des Ps Moses Xorenac'i. Berlin 1901.

78. Bartold V. V, Sochineniia, Tom III, Izdatelstvo "Nauka", Moskva, 1965, str. 334.

۷۹. همان.

80. Krimskii A. E. Stranitsy iz istorii Severnogo ili Kavkazskogo Azerbaidzhana (Klassicheskaia Albaniia), Sb. St. V chast E F. Oldenburga, Moskva, 1934, str. 289.

۸۱. همان، ص ۳۰۵.

82. Bartold V. V, Sochineniia, Tom II, chast 1, izdatelstvo vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 775.

۸۳. همان، ص ۷۷۷.

84. Eremian S. T., Torgovie puti Zakavkaziia (Po Tabula Peutingeriana), VDI, 1939, No. 1, str. 79, 97.

85. Iampolskii Z, I., K voprosu ob odnoimennost drevneishego naseleniia Atropateny i Albanii, "Tr Instituta istorii i filosofii" , 1954 Tom 4, str. 100, 108.

86. "Entsiklopedicheskii slovar", pod redaktsiei Professor I.E Andreevskago, Tom 1, SPb., 1890. str 359.

۸۷. همان.

88. "Entsiklopedicheskii slovar", Tom XIII, izdateli Brokgauz (Leiptsig). Efron, SPb., 1894, str. 818-819.

۸۹. همان.

۹۰. بخشی از ارمنستان در سرزمین ترکیه قرار داشت که از آن جمله بودند شهرهای قارص واردهان. ولی پس از قتل عام ارامنه در سال ۱۹۱۵، این نواحی از سکنهٔ بومی خالی شدو بسیاری از ارمنیان ناگزیر جلای وطن کردند. از این رو در دایرةالمعارف مذکور عنوان «ارمنستان ترکیه ـ عثمانی» آمده است.

91. "Entsiklopedicheskii slovar", Opcit., str. 212-213.

92. "Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia", Clav. redaktor A. M. Prokhorov. Trete izdanie, Moskva, Izdatelstvo "Sovetskaia Entsiklopediia", 1970. Tom 1, str. 248.

93. "Kratkaia Geograficheskaia Entsiklopediia", Glav. redaktor A. A Grigorev, Tom 1, Gos. nauch. izdatelstvo "Sovetskaia Entsiklopediia, Moskva, 1960, str. 38.

۹۴. همان.

95. "Bolshaia Sovetskai Entsiklopediia", Trete izdanie, Tom 29, Moskva, izdatelstvo "Sovetskaia Entsiklopediia", 1978, str. 278.

96. "Bolshaia Sovetskai Entsiklopediia", Tretie izdanie, Tom 17, Moskva, izdatelstvo "Sovetskaia Entsiklopediia", 1974, str 128-129.

۹۷. همان.

۹۸. همان.

۹۹. همان.

۱۰۰. همان، صص ۱۲۹ـ۱۲۸.

۱۰۱. همان.

102. "Entsiklopedicheskii slovar". Tom 2, Moskva, izdatelstvo "Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia", 1954, str. 445.

103. "Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia". Tom. 1, Moskva, izdatelstvo "Svetskaia Entsiklopediia", 1970, str. 254.

104. Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, Moskva, izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 775.

۱۰۵. همان، ص ۷۶۲.

۱۰۶. همان، ص ۷۰۳.

۱۰۷. همان.

۱۰۸. کسروی، احمد، **تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان**، بازماندهٔ **تاریخ مشروطهٔ ایران**، جلد دوم، چاپ نهم، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۲۵۳۷، ص ۸۷۳.

۱۰۹. کسروی، احمد، **شهریاران گمنام**، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۳۵، ص ۲۶۵.

۱۱۰. نامهٔ «**پرچم**»، شمارهٔ ۱۲۰، خرداد ۱۳۲۱.

۱۱۱. در پیرامون اصطلاح «آذربایجان جنوبی» و «آذربایجان شمالی» رجوع شود به پیشگفتار کتاب و مقالهٔ نگارنده زیر عنوان «**مگر ایرانیان میهن پرست مرده‌اند؟**» و مقالهٔ دیگر نگارنده زیر عنوان «سخنی در پیرامون آذربایگان» که در **مجلهٔ بررسیهای تاریخی** سال ۱۳۴۸ انتشار یافته است.

۱۱۲. روزنامهٔ «**آذربایجان**» شمارهٔ ۲۱۳، باکو ۲۳ آذر ۱۳۲۹. متن ترکی تلگرام چنین است:

«عزیز و مهربان آتامیز میرجعفر باقراف! شما لیندان آیریلماز بیرحصه اولان جنوبی آذربایجان خلقی، دنیانین بوتون خلق لری کیمی امید گوزونی بویوك سووت خلقینه و سووت دولتینه تیکمیشدیر».

۱۱۳. روزنامهٔ «**آذربایجان**»، شمارهٔ ۱۸۶، باکو، ۱۹ شهریور ۱۳۲۸. متن ترکی قطعنامه چنین است:

«ئوزیوردومیز شمالی آذربایجانا مهاجرت ایتدیکدن صونرا قان قارداشلاریمیز، خصوصی ایله آذربایجان کمونیست فرقه سینین رهبری ـ میرجعفر باقراف یولداشین گوستردیگی قایغوسیندان تشکر ایتمگی فرقه‌نین مرکزی کمیته سیندان خواهش ایدیریك».

۱۱۴. میرجعفرباقراف نخست‌وزیر و دبیر اوّل کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان و عضو دفتر سیاسی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتّحاد شوروی بود که پس از مرگ استالین به جرم همکاری و همدستی با بریا رئیس پلیس مخفی شوروی (کا. گ. ب.) محاکمه و اعدام شد.

۱۱۵. متن ترکی تلگرام چنین است: «عزیز رهبر و مهربان آتا میزمیر جعفرـ باقراف یولداش! بوگون اوچ ایل تمام دورکی دوغمایور دومیزوعزیز وطنمیز اولان آذربایجانین جنوب قسمتینده ایل لردن بری فارس شووینیست لرینین قاراپنجه سی آلتیندا اینله‌ین خلقیمیزین ملی آزادلیق اوغروندا آپاردیغی مقدس مبارزه سینه رهبر لیك ایتمك ایچون آذربایجان دموکرات فرقه سی تشکیل اولونموشدور. بومبارز فرقه‌نین تشکیلینین اوچونجی ایل دونومی مناسبتیله بوتون علاقمند ـ لری، آذربایجان خلقینی و عزیز رهبر و مهربان آتامیز اولان‌سیزی تبریك ایدیریك. نتیجه اعتباری ایله فرقه، ملی حکومت و فدائی تشکیلاتیندان بیرعده... وطنمیزین آزاد شمال قسمتینه مهاجرت ایتدیلر».

روزنامهٔ «**آذربایجان**» شمارهٔ ۸۱، باکو، ۱۷ شهریور ۱۳۲۷.



ایران و قفقاز (اران و شروان)

نوشته، گردآوری و تنظیم دکتر پرویز ورجاوند

نشر قطره

بها ۲۰۰۰ تومان



غائله آذربایجان

دکتر خانبابا بیانی

انتشارات زریاب

بها ۳۳۰۰ تومان



مطالعاتی درباره تاریخ، زبان و فرهنگ آذربایجان

فیروز منصوری

مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

بها ۴۲۵۰ تومان